



دانشگاه باقرالعلوم
دانشکده: علوم اجتماعی و سیاسی

پایان نامه / رساله جهت اخذ درجه کارشناسی ارشد
رشته: فلسفه علوم اجتماعی

عنوان:

بررسی تطبیقی علیت و ضرورت علی در رئالیسم انتقادی و حکمت متعالیه و تاثیر آن در روش‌شناسی علوم اجتماعی

استاد راهنما:

دکتر حسن عبدی

استاد مشاور:

دکتر نعمت الله کرم‌اللهی

نگارش:

منصور محمدی

زمستان 1391

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ



دانشگاه باقر العلوم
دانشکده: علوم اجتماعی و سیاسی

پایان نامه / رساله جهت اخذ درجه کارشناسی ارشد
رشته: فلسفه علوم اجتماعی

عنوان:

بررسی تطبیقی علیت و ضرورت علی در رئالیسم انتقادی و حکمت متعالیه و تاثیر آن در روش‌شناسی علوم اجتماعی

استاد راهنما:

دکتر حسن عبدی

استاد مشاور:

دکتر نعمت الله کرم‌اللهی

نگارش:

منصور محمدی

زمستان 1391

کلیه حقوق اعم از چاپ و تکثیر، نسخه برداری، ترجمه، اقتباس و ... از این پایان نامه برای دانشگاه باقرالعلوم (علیه السلام) محفوظ است.

نقل مطالب با ذکر ماخذ بلامانع است.

تقدیم

به امام خمینی (قدس سره) و همراهان صادق او که پیشرفت ایران مرهون زحمات و تلاش های آنان است .

سپاس و امتنان

این اثر، اگر ارزشی در مجموعه تلاشهای تحقیقاتی داشته باشد، مدیون راهنمایی، همکاری و همدلی اساتیدی است که بدون آنها، شاکله این پژوهش، شکل نمی‌گرفت؛ از همه آنها، مخصوصاً از راهنمائی‌ها و زحمات دکتر حسن عبدی و دکتر نعمت‌الله کرم‌اللهی که با حوصله، این پژوهش را راهنمایی و مشاوره کردند تشکر می‌کنم .

هم‌چنین از اساتید و کلیه دست اندرکاران دانشگاه باقرالعلوم(ع)، که پژوهش حاضر، در دوره مسئولیت آنان، انجام گرفت و به مساعدت آنان، مراحل اداری را طی کرده قدردانی می‌کنم. بهروزی و سرافرازی همه آنان را از درگاه ایزد یکتا خواستارم .

چکیده

کلیدواژگان : علیت ، ضرورت، رئالیسم انتقادی، حکمت متعالیه، روش‌شناسی .

توصیف و مقایسه‌ای تحلیلی، در رابطه با نوع نگاه به علیت و ضرورت علی، در دو مکتب رئالیسم انتقادی و حکمت‌متعالیه و بازنمایی نتیجه این نوع نگاه، در اتخاذ رویکرد و روش مناسب، در علوم اجتماعی، موضوعی است که این تحقیق، بدنبال آن بوده است. در این تحقیق، بیان می‌شود که، بین منبع معرفتی و نوع نگاه به اشیاء و واقعیات طبیعی و اجتماعی و نوع نگاه به علیت و ضرورت علّی و انتخاب رویکرد و روش تحقیق در علوم اجتماعی، یک رابطه منطقی وجود دارد. در این میان، رئالیسم انتقادی، با نفی انحصار معرفت‌شناختی علم تجربی و با تکیه بر فلسفه علم و تحلیل عقلی‌پراتیک‌های علم تجربی، با استفاده از استدلال‌های استعلایی، نگرشی غیر اتمیستی به اشیاء و واقعیات پیدا کرده و اشیاء و واقعیات را لایه لایه دانسته و علیت و ضرورت را مربوط به لایه‌های زیرین یک شیء و توانایی اثرگذاری آن می‌داند و بدین ترتیب، علیت را به معنای کیفیت ارتباط بین دو شیء، نمی‌داند و وجود علت‌غایی را نیز قابل اثبات نمی‌داند و مبتنی بر این نوع نگاه، به رد علیت انضمامی و پیش‌بینی مبتنی بر آن و اثبات علیت عمقی و تبیین مبتنی بر آن، مخصوصاً در حیطه علم اجتماعی می‌پردازد؛ علاوه بر آن، رئالیسم انتقادی، در نتیجه محدودیت خاص منبع هستی‌شناسی خود و نوع نگاه به علیت، در رویکرد خود به علوم اجتماعی، دچار نسبی‌گرایی روش‌شناختی و سکولاریسم، در ارزش‌گذاری است. اما در حکمت متعالیه، فلسفه‌ای موسوم به حکمت متعالیه، که با فلسفه متعارف و فلسفه علم مورد نظر رئالیسم انتقادی، تفاوت دارد، منبع هستی‌شناسی و نوع نگاه به علیت و ضرورت علی است و مبتنی بر آن، اولاً قائل به علیتی آگاه به فعل خود، در ماورای عالم ماده و وجود علت‌غایی برای جهان هستی، من جمله، جهان اجتماعی، می‌شود و ثانیاً، یکنوع پیوستگی و همبستگی کلی بین هستی و موجودات و حوادث و واقعیات آن اثبات می‌شود و بدین ترتیب، هم زمینه ایجاد یکنوع نگاه معنوی به کل جهان، من جمله جهان اجتماعی، و دخالت دین و منابع دینی و ارزش‌های دینی در تبیین و پیش‌بینی و سیاست‌گذاری جامعه، باز، نگه داشته می‌شود و هم به یکنوع کثرت‌گرایی روش‌شناختی در علوم اجتماعی و تبیین در آن، معتقد می‌شود. در خاتمه نیز پیشنهاد شده است موارد دیگری از اصول هستی‌شناختی مانند چگونگی نگاه به صور نوعیه و چگونگی نگاه به بحث حرکت، با توجه به تاثیر آن‌ها در روش‌شناسی، نیز، بصورت مقایسه‌ای مورد تحقیق قرار گیرد.

فهرست مطالب

فصل اول :	أ
کلیات تحقیق.....	أ
1-1. طرح مسأله.....	2
2-1. پرسش‌های تحقیق.....	4
3-1. پیشینه تحقیق.....	4
4-1. ضرورت تحقیق.....	7
5-1. اهداف تحقیق.....	7
6-1. روش تحقیق.....	8
7-1. سازماندهی تحقیق.....	8
فصل دوم : مفاهیم و چارچوب مفهومی.....	13
1-2. مفاهیم.....	15
2-1-1. روش شناسی علوم.....	15
2-2-1. اصول هستی‌شناختی.....	18
2-1-3. اصل واقعیت.....	19
2-1-4. رئالیسم.....	19
2-1-5. اصل علیت و ضرورت علی.....	20
1-5-1-2. معنای لغوی علیت.....	21
2-5-1-2. معنای اصطلاحی علت :.....	21
1-2-5-1-2. علت در اصطلاح فلاسفه اسلامی :.....	21
2-2-5-1-2. علت در اصطلاح فلاسفه غرب.....	22
3-5-1-2. اقسام علت.....	25
4-5-1-2. منشاء تصور علیت.....	28

- 29 5-5-1-2 . نحوه رابطه بین علت و معلول
- 29 6-5-1-2 . فروع اصل علیت
- 29 1-6-5-1-2 . اصل ضرورت علی
- 29 1-1-6-5-1-2 . ضرورت بالذات
- 30 2-1-6-5-1-2 . ضرورت بالغير
- 30 2-6-5-1-2 . اصل سنخیت بین علت و معلول
- 30 7-5-1-2 . تاثیر زمینه های معرفتی در نوع نگاه به علیت
- 33 2-1-6 . علوم اجتماعی
- 34 2-1-7 . اصول معرفت شناختی
- 34 2-1-8 . نسبت بین اصول معرفت شناختی و هستی شناختی
- 35 2-1-9 . رئالیسم انتقادی
- 36 10-2-1 . حکمت متعالیه
- 36 2-1-11 . فلسفه ، علم ، فلسفه علم
- 36 1-11-1-2 . معنای لغوی فلسفه
- 37 2-11-1-2 . معنای اصطلاحی فلسفه
- 37 1-2-11-1-2 . فلسفه در اصطلاح مسلمین
- 38 2-2-11-1-2 . فلسفه در اصطلاح اندیشمندان غرب
- 41 2-2 . جمع بندی

Error! Bookmark not defined. فصل سوم : رئالیسم انتقادی

..... 1-3 . مراد از رئالیسم انتقادی

..... 2-3 . ریشه های رئالیسم انتقادی

..... 1-2-3 . حلقه فرانکفورت

54	3-2-2 . سنت فرانسوی معرفت شناختی تاریخی -----	
57	3-2-3 . مکتب تفسیری	
58	4-2-4 . زیر سؤال رفتن اصل علیت و ضرورت علی	
59	3-3 . بررسی اجمالی محتوای رئالیسم انتقادی.....	
60	3-3-1 . مدعاها پیرامون عینیت	
61	3-3-2 . تمایز بین هستی و هستی شناسی	
62	3-3-3 . اصول هستی شناختی و معرفت شناختی	
66	3-4 . منابع معرفتی	
	3-4-1 . تجربه حسی	66
68	3-4-2 . عقل و تحلیل عقلی	
73	3-4-2-1 . روش باسکار، در هستی شناسی	
	3-4-2-1-1 . استدلال استعلایی	74
74	3-4-2-1-2 . تفاوت استدلال استعلایی باسکار با کانت	
77	3-5 . علیت و ضرورت ، در رئالیسم انتقادی.....	
	3-5-1 . علیت و استقراء در پوزیتویسم	78
	3-5-1-1 . روش های استدلال بر مدعاهای معرفتی و اشکالات آن ها	80
	3-5-1-2 . نقد هیوم بر علیت و استقراء	82
	3-5-1-3 . چاره‌جویی‌های مختلف برای حل مشکل	
	83.....	

..... راه حل باسکار 3-5-1-4	86
..... علیت در رئالیسم انتقادی 3-5-2	89
..... مدعاهای باسکار در علیت 3-5-2-1	89
..... مفاهیم برجسته در نظریه علیت باسکار 3-5-2-2	91
..... جمع بندی و نتیجه گیری از بحث علیت از نظر رئالیسم انتقادی 3-5-3	93
..... بررسی دلالت های نوع نگاه به علیت، در روش شناسی علوم اجتماعی 3-6-6	96
..... مدعاهای هستی شناختی واقعیت اجتماعی باسکار 3-6-1	97
..... مدعاهای روش شناختی باسکار 3-6-2	98
..... تفاوت مدعاهای باسکار با هرمنوتیک ها 3-6-3	99
..... تفاوت دیدگاه های باسکار از همفکران خود در رئالیسم انتقادی 3-6-4	99
..... طبیعت گرایی انتقادی باسکار 3-6-5	100
..... محدودیت های طبیعت گرایی انتقادی 3-6-6	101
..... جمع بندی و نتیجه گیری از بحث دلالت های روش شناختی 3-6-7	102
..... خلاصه و نتیجه گیری فصل سوم 3-7	105
..... فصل چهارم : حکمت متعالیه 3-2	110

4-1 . مراد از حکمت متعالیه ..

112.....

113 2-4 . نگاهی کلی به ریشه ها.....

114 1-2-4 . فلسفه با دو جری بان مشائی و اشراقی.....

115 2-2-4 . روش سلوکی عرفانی.....

116 3-2-4 . روش استدلالی کلامی.....

116 3-4 . نگاهی کلی به محتوا.....

119 4-4 . منابع معرفتی

..... 1-4-4 . تجربه حسی.....

119

..... 4-4-2 . عقل و تحلیل عقلی

120

..... 4-4-3 . شهود باطنی

121

..... 4-4-4 . وحی

122

..... 4-4-5 . روش استدلالی ملاصدرا

122

..... 4-4-5-1 . انواع روش استدلال

122

..... 4-4-5-2 . قیاس برهانی

123

124 4-5 . علیت و ضرورت، در حکمت متعالیه.....

126 4-5-1 . تعاریف و اقسام علیت.....

..... 4-5-2 . مقایسه اجمالی نظرات ملاصدرا با مکاتب قبل از خود	129
..... 4-5-3 . مبانی هستی‌شناختی اصل علیت	134
..... 4-5-3-1 . اصالت وجود	136
..... 4-5-3-2 . تشکیک وجود	137
..... 4-5-4 . نتایج نگاه ملاصدرا به علیت تامه	142
..... 4-5-5 . ساختار هستی و علیت ناقصه در هستی‌شناسی ملاصدرا	142
..... 4-5-6 . علیت غایی در حکمت متعالیه	147
..... 4-5-7 . هستی‌جامعه و اصالت آن	149
4-6 . بررسی دلالت‌های نوع نگاه به علیت در روش‌شناسی علوم اجتماعی	152.....
153 4-6-1 . مدعاهای هستی‌شناختی اجتماعی	
..... 4-6-2 . مدعاهای روش‌شناختی	153
..... 4-6-3 . خلاصه و نتیجه‌گیری از بحث دلالت‌ها	155
..... 4-7 . خلاصه و نتیجه‌گیری فصل چهارم	161
162 فصل پنجم : مقایسه دیدگاه رئالیسم انتقادی و حکمت متعالیه	

166	5-1	نقاط اشتراک رئالیسم انتقادی و حکمت متعالیه
168	5-2	نقاط افتراق رئالیسم انتقادی و حکمت متعالیه
171	5-3	اختلاف در تبیین و حدود آن در علوم اجتماعی
177	5-4	خلاصه و نتیجه‌گیری فصل پنجم
180		فصل ششم : نتیجه‌گیری و پیشنهادها
180	6-1	نتیجه‌گیری :
186	6-2	پیشنهادها
187		منابع و مأخذ
187		الف : منابع فارسی
			کتاب‌ها
187		
190		، مقالات :
193		ب : منابع عربی
194		ج : منابع لاتین :

فصل اول :

کلیات تحقیق

1-1. طرح مسأله

رویکردهای روش‌شناختی پوزیتیویستی، تفسیری و انتقادی و نیز روش‌های کاربردی مختلف - توصیفی، تاریخی، تحلیلی، تجربی و ژرفایی و غیره - در علوم اجتماعی، معمولاً، مبتنی بر مجموعه‌ای از پیش‌فرض‌ها و مبانی هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی، گزینش و انتخاب می‌شوند. به عبارت دیگر، زمینه معرفتی و مبانی فلسفی، همان‌گونه که در کلیت جهان‌بینی تاثیر می‌گذارند، بر مسیرهایی که به اتخاذ یک رویکرد و تولید نظریه و یا کاربرد نظریه در مطالعات علوم طبیعی و اجتماعی منجر می‌شود نیز اثر می‌گذارند؛ بر این اساس، چگونگی نگاه به «اصل علیت» و «ضرورت علی» به عنوان یک اصل هستی‌شناختی، در اتخاذ رویکرد و تولید و کاربرد نظریه، تاثیرگذار است.

امروزه، رئالیسم انتقادی¹ و حکمت متعالیه، دو مکتب تاثیرگذار، یکی در جهان غرب و دیگری، در جهان اسلام، محسوب می‌شوند؛ و هر کدام، مبتنی بر مجموعه‌ای از پیش‌فرض‌ها و اصول هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی خاص، شکل گرفته‌اند. این دو، گرچه از نظر اصول معرفت‌شناختی هم داستان نیستند، اما در برخی از اصول هستی‌شناختی مانند پذیرش «اصل واقعیت» و «اصل علیت و ضرورت علی» دارای اشتراکاتی هستند. به رغم اشتراک موجود، دو مکتب رئالیسم انتقادی و حکمت‌صدرایی، در باب اصل علیت و ضرورت علی، رویکردهای متفاوتی دارند. این دو مکتب، در نوع نگاه، تعریف، و کارآئی اصل علیت و ضرورت علی، در شناخت جهان‌خارج، یکسان نمی‌اندیشند؛ در رئالیسم انتقادی، برخلاف برداشت پوزیتیویست‌ها، علیت، ناظر به رابطه بین حوادث انضمامی (علت و نتیجه) نیست، بلکه علیت

¹ - رئالیسم انتقادی دارای قرائت‌های مختلفی است. رئالیسم انتقادی مورد نظر این پژوهش رئالیسم انتقادی روی باسکار است. توضیح این مطلب در ادامه خواهد آمد.

به معنای قابلیت موضوعات یا روابط است. رئالیسم انتقادی، پدیده‌های طبیعی و اجتماعی را لایه لایه و تمایز یافته دانسته و سه لایه برای پدیده‌ها قائل می‌شود و لایه سوم را لایه‌ای می‌داند که به رغم مشاهده ناپذیری، سطحی است که سازوکارهای علی را تعیین می‌بخشد و به بخش مشاهدتی ما اعم از قابل مشاهده و مشاهده شده یعنی دو لایه دیگر، خط و ربط می‌دهد. علاوه بر آن، رئالیسم انتقادی، برخلاف هرمنوتیک‌ها که قائل به علیت نیستند، پدیده‌های اجتماعی را نیز به رغم داشتن هرمنوتیک مضاعف، دارای سازوکارهای علی، برای به وجود آوردن موضوعات مختلف می‌داند و مبتنی بر این نوع نگاه به علیت، در روش‌شناسی به تعمیم، هم، می‌اندیشد اما نه تعمیم پیشبینی محور پوزیتیویست‌ها، بلکه تعمیمی برخاسته از تعریفی جدید، از علیت، که به قابلیت‌ها و ظرفیت‌های درونی بر می‌گردد و در پی پیش‌بینی نیز نیست و مبتنی بر همین نوع نگاه به علیت، استنباط‌آیندی را نیز در مقابل دو شیوه متعارف استدلال قیاسی و استقرایی مطرح می‌کند. اما در حکمت متعالیه، بین علت و معلول، ارتباطی وجودی برقرار است و حقیقت معلول، بالذات، عین ربط به علت است و ملاصدرا این نوع نگاه را در کنار تناهی سلسله علل و معلول‌ها قرار می‌دهد و به نتیجه‌گیری خاصی در رابطه با هستی یعنی وحدت وجود می‌رسد؛ بنابراین، از آنجایی که بنیان‌های فلسفی و معرفتی، تأثیر تعیین‌کننده‌ای در نظریات علمی و روش‌های مناسب با آن دارند و هر کدام از دو مکتب رئالیسم انتقادی و حکمت متعالیه، بر مبانی فلسفی و اصول هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی خاصی استوارند و از آن میان اصل علیت و ضرورت علی، از اصول مهم هستی‌شناختی است، پذیرش این اصل و تعریف خاص از علیت و ضرورت علی و چگونگی نگاه به اصل علیت و ضرورت-علی، در دو مکتب رئالیسم انتقادی و حکمت متعالیه و بررسی تأثیرات منطقی نوع نگاه هر کدام به این اصل، در روش‌شناسی علوم اجتماعی، موضوعی است که این تحقیق، در پی بررسی آن است. البته بدیهی است که حکمت متعالیه، هنوز فرصت نیافته است که معارف خود را توسعه دهد و علوم زیرمجموعه‌اش را تدوین کند و در علوم اجتماعی و روش‌های آن، صاحب رای مستقیم باشد اما با توجه به زمینه‌های معرفتی و مبانی فلسفی‌اش و نوع و

چگونگی نگاهش به علیت و نتیجه منطقی این نوع نگاه که می تواند منجر به روش خاصی در علوم اجتماعی باشد، قابلیت مقایسه با رئالیسم انتقادی در این جهت را دارد .

2-1. پرسش های تحقیق

1.2.1. پرسش اصلی

پرسش اصلی این تحقیق، عبارت است از : نگرش مکتب رئالیسم انتقادی و حکمت متعالیه به علیت و ضرورت علی چیست و چه دلالت هایی در علوم اجتماعی و روش شناسی آن دارد؟

2.2.1. پرسش های فرعی

پرسش اصلی فوق را می توان به این پرسش ها تحلیل کرد :

الف : منبع معرفتی هر کدام از دو مکتب رئالیسم انتقادی و حکمت متعالیه در باره علیت و ضرورت علی چیست؟

ب: روش دستیابی رئالیسم انتقادی و حکمت متعالیه، به اصول هستی شناختی چگونه است ؟

ج : هر کدام از دو مکتب رئالیسم انتقادی و حکمت متعالیه، چه تعریفی از علیت و ضرورت- علی دارند ؟

3-1. پیشینه تحقیق

بررسی پیشینه موضوع، نشانگر فقدان تحقیقی مستقل، با عنوان "بررسی تطبیقی علیت و ضرورت علی در رئالیسم انتقادی و حکمت متعالیه و تاثیر آن در روش شناسی علوم اجتماعی" است، اگر چه تحقیقاتی در رابطه با اصل علیت و ضرورت علی و یا علیت در حکمت متعالیه و همچنین آثاری در رابطه با توضیح (اصل) نظریه رئالیسم انتقادی و یا نقد آن نظریه که در بردارنده نظریاتی درباره علیت و ضرورت علی نیز می باشد وجود دارد که قابل تقسیم به کتاب ها، پایان نامه ها و مقالات است ، اما در هیچکدام از آنها، اولاً، مقایسه ای بین نوع نگاه دو مکتب رئالیسم انتقادی و حکمت متعالیه، به علیت و ضرورت علی، صورت پذیرفته و ثانیاً، توجهی به آثار و نتایج نوع نگاه آنان، در روش شناسی علوم اجتماعی نشده است و ثالثاً، از این زاویه که این گونه نگاه ها ، با توجه به قرار گرفتن در رتبه مبانی فلسفی می تواند آثار منطقی

خاصی به بار آورد مورد توجه نبوده است. در این جا، به بعضی از تحقیقات صورت پذیرفته، به صورتی کلی، نگاهی خواهیم داشت.

کتاب "روش در علوم اجتماعی؛ رویکردی رئالیستی"، اثر "آندرو سائر"، با ترجمه دکتر عماد افروغ¹: محور عمده کتاب، نقد اثبات‌گرایی و نسبی‌گرایی رادیکال و ارائه نظریه‌ای جدید در مقابل آن دو نظریه، یعنی رئالیسم انتقادی است. نویسنده، پیش‌فرض‌های معرفت‌شناختی رئالیستی مانند معرفت در زمینه در دو بعد معرفت عملی و معرفت ناشی از تعامل‌های ارتباطی را بیان می‌نماید و در ادامه، اعتبار معرفت اجتماعی، ارائه معیارهای توافق بین‌ذهنی و کفایت عملی در رابطه با ارتباط نظریه و عمل، ماهیت روابط اجتماعی، تعمیم و انتزاع، ماهیت و ساختار جهان اجتماعی و طبیعی و لایه‌لایه بودن آن، تبیین و پیش‌بینی در علوم اجتماعی، استقراء، علیت، ضرورت، جوهرگرایی، قیاس‌گرایی، روش‌های کمی، و ارزیابی انتقادی کاربرد الگوهای آماری، اثبات و ابطال‌پذیری نظریه‌ها، تبیین در علوم اجتماعی و ... را به بحث می‌گذارد. اما آنچه از بقیه مباحث، برای ما مهم‌تر است، بحث‌های صورت گرفته در رابطه با علیت و ضرورت و بحث‌های مرتبط است که زمینه‌آشنایی بیشتر ما با بحث علیت و ضرورت از دیدگاه رئالیسم انتقادی را فراهم می‌آورد.

تحقیق دیگر، پایان‌نامه‌ای با عنوان «روش شناخت اجتماعی در قرآن» نوشته فاطمه امین‌پور است. نویسنده، با بیان این مطلب که در علوم اجتماعی، با سه روش بنیادین پوزیتویسم، تفهیمی و رئالیسم انتقادی، سروکار داریم که هر یک، از مبانی هستی‌شناختی، انسان‌شناختی و معرفت‌شناختی خاص خویش، بهره گرفته‌اند، قرآن و روش‌شناسی آن را در تقابل با آنها قرار داده و البته به تفصیل، جزئیات مبانی هستی‌شناختی مکاتب یاد شده را بررسی نکرده است و محور بحث خود را بررسی روش‌شناسی قرآن قرار می‌دهد و نتیجه می‌گیرد که قرآن، به دلیل برخورداری از مبادی هستی‌شناختی، انسان‌شناختی و معرفت‌شناختی، از روش بنیادین «رئالیسم توحیدی» بهره می‌گیرد و این روش، به دلیل برخورداری از

¹ - سائر، آندرو، روش در علوم اجتماعی، ترجمه عماد افروغ، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، 1388.

ویژگیهای خاص، واجد کلیه رودیکردهای تبیینی و توصیفی، خرد و کلان، تجربی، تفهیمی و انتقادی می باشد و علاوه بر آن به دلیل بهره گیری از ابزار وحی، قابلیت های افزون تری نسبت به روش های مدرن نیز داراست. همانگونه که گفته شد، در این پایان نامه، از آنجایی که قرآن و روش شناسی آن محور اصلی است، نویسنده، به تفصیل به بررسی جزئیات مبانی هستی شناختی و معرفت شناختی دیگر مکاتب ذکر شده پرداخته است، و نتیجتاً، به بحث علیت، به عنوان یکی از اصول هستی شناختی در مکتب رئالیسم انتقادی نیز توجه نکرده است، علاوه بر این که، به طور کلی با توجه به موضوع پایان نامه، به مکتب حکمت متعالیه و اصول هستی شناختی آن، از جمله، اصل علیت و ضرورت علی نیز، اصلاً اشاره نشده است و طبیعتاً، مقایسه ای هم بین دو مکتب رئالیسم انتقادی و حکمت متعالیه، در رابطه با اصل علیت و ضرورت علی، صورت پذیرفته است. اما از آنجایی که حاوی نوعی مقایسه به صورتی عام در رابطه با مکاتب یاد شده و اصول هستی شناختی قرآن است می توان از یافته های آن، در تکمیل تحقیق حاضر، بهره جست.

تحقیق دیگر، مقاله رئالیسم انتقادی حکمت صدرایی، نوشته استاد آقای پارسانیا¹ است. این مقاله، با هدف تبیین رئالیسم انتقادی حکمت صدرایی به بار نشست است. نویسنده، در این مقاله، با نگاهی گذرا به تعینات معرفت و علم و عوامل تأثیرگذار در این تعینات، و طرح مسائلی درباره روش و روش شناسی و ارتباط آن با بنیان های فلسفی، با اشاره به اهداف و اصول رئالیسم انتقادی به نقد و بررسی این اصول می پردازند و در ادامه به روش رئالیستی حکمت صدرایی می پردازند. این مقاله با پرداختن به اصول رئالیسم انتقادی و مقایسه آن با اصول رئالیسم حکمت صدرایی، هرچند به صورتی تقریباً موجز و در حد یک مقاله، می تواند در ترسیم نقشه کلی تحقیق حاضر، مفید واقع شود.

¹ - پارسانیا، حمید، مقاله رئالیسم انتقادی حکمت صدرایی، تهران، فصلنامه علوم سیاسی، سال یازدهم، شهریور

4-1 . ضرورت تحقیق

زیر بنای استقلال سیاسی و اقتصادی یک جامعه، در گرو استقلال فرهنگی است و دستیابی به استقلال فرهنگی یک جامعه، در گرو تکوین علوم اجتماعی بومی در آن جامعه می باشد. برای تکوین علوم اجتماعی بومی، بسترسازی معرفتی و نظری، امری ضروری است، بخشی از این بسترسازی، در حیطه توجه به بنیان‌های نظری علوم اجتماعی و پرداختن به توان بالقوه بنیان‌های فلسفی موجود در هر جامعه، در جهت تحرک بخشی به حرکت در جهت تولید علم بومی و چگونگی بالفعل کردن این توانائی‌های بالقوه، برای حرکت در مسیر ایجاد علم بومی، شکل می‌گیرد و بخشی از این حرکت، در گرو اجرای مطالعات تطبیقی در این خصوص است. بررسی تطبیقی علیت و ضرورت‌علی، در دو مکتب مهم و امروزی در جهان اسلام و غرب، با توجه به این که اصل علیت و ضرورت‌علی، از اساسی‌ترین بنیان‌های فلسفی محسوب می‌شود و با توجه به اینکه، نوع نگاه به این اصل، در شکل‌دهی، و تکوین نظریه‌اجتماعی و اتخاذ روش، در علوم اجتماعی، موثر است، از بنیان‌های نظری شکل‌گیری علم بومی محسوب می‌شود.

5-1 . اهداف تحقیق

این تحقیق، اهداف مختلفی را دنبال می‌کند که از میان آنها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

هدف علمی: روش‌شناسی بنیادین دو مکتب رئالیسم انتقادی و حکمت‌متعالیه، با بررسی موردی علیت و ضرورت‌علی، و توجه دادن به بنیان‌های نظری علوم اجتماعی و ضرورت نقد و بررسی این بنیان‌ها

هدف کاربردی: بسترسازی معرفتی و نظری در جهت تکوین علم بومی و دینی در زمینه علوم اجتماعی.

6-1 . روش تحقیق

روش پژوهش در این تحقیق، روش توصیفی است و در مرحله گردآوری اطلاعات، از روش کتابخانه‌ای استفاده شده است و ابزار گردآوری اطلاعات هم، فیش‌برداری و روش تجزیه و تحلیل اطلاعات نیز توصیفی - تحلیلی خواهد بود .

7-1 . سازماندهی تحقیق

این تحقیق، بر این مبنا استوار است که، بین منبع معرفتی و نوع نگاه به علیت و ضرورت علیّی و انتخاب رویکرد و روش تحقیق در علوم اجتماعی، یک رابطه منطقی وجود دارد .

موضوع تحقیق، نیز، معطوف به بررسی نوع نگاه به علّیت و ضرورت علیّی، در رئالیسم - انتقادی و حکمت متعالیه و بازنمایی نوع نگاه آنان، در روش‌شناسی علوم اجتماعی است؛ براین اساس، تحقیق ذیل، در پنج فصل، سامان داده شده است .

در فصل اول، به عنوان مقدمه، به کلیات تحقیق، شامل: طرح مسئله، پرسش‌ها، پیشینه، ضرورت، اهداف، روش و در نهایت، سازماندهی تحقیق، پرداخته‌ایم .

در فصل دوم، نیز به مفاهیم و چارچوب مفهومی و توضیح مفاهیم اساسی تحقیق و ارتباط بین این مفاهیم، که مبانی تحقیق را فراهم می‌آورند پرداخته شده است ؛ این مفاهیم، عبارتند از : روش‌شناسی علوم، اصول هستی‌شناختی، اصل واقعیت، رئالیسم، اصل علّیت و ضرورت علیّی، اصول معرفت‌شناختی، نسبت بین اصول معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی، حکمت متعالیه، رئالیسم انتقادی، فلسفه علم و فلسفه علم .

در فصل‌های اول و دوم، بیان شده است که، اکتفا کردن به منبع حس و تجربه ، برای مطالعه و تحقیق پیرامون هستی، منطقا، باعث ایجاد یکنوع نگرش اتمیستی به اشیاء و واقعیات و پذیرش علّیت، به صورت علّیت انضمامی می‌شود و پذیرش علّیت انضمامی، نیز موجبات بذل توجه و گرایش به روش‌های کمی برای تحقیق در علوم طبیعی و اجتماعی را فراهم می‌آورد و عدم اکتفا به منبع حس و تجربه، به صورتی منطقی، موجب دوری از نگاه اتمیستی به اشیاء و واقعیات، و گرایش به قبول انواع دیگری از علّیت می‌شود و مبتنی بر قبول و گرایش

به پذیرش انواع علیت، رویکردهای خاص، در علوم اجتماعی و استفاده از روش‌های خاص، برای تحقیق در علوم اجتماعی، شکل می‌گیرد. و به عبارتی کوتاه، بین نوع نگاه به علیت و گرایش به انتخاب رویکرد و روش تحقیق در علوم اجتماعی، رابطه‌ای منطقی وجود دارد؛ با توجه به این مطلب، این سؤال، مطرح می‌شود که، هر کدام از دو مکتب رئالیسم انتقادی و حکمت متعالیه، چه نوع نگاهی به علیت و ضرورت علی دارند؟ و نوع نگاه آنان چه دلالت‌هایی دارد؟ فصل سوم و چهارم، متصدی پاسخ به این پرسش‌ها است. با توجه به اینکه حکمت متعالیه، هنوز فرصت نکرده تا علوم زیر مجموعه خود را تدوین کند و در این رابطه، صاحب رای و نظر مستقیم باشد، نخست به بررسی رئالیسم انتقادی پرداخته‌ایم و بعد از آن، به حکمت متعالیه پرداخته شده است. در بررسی رئالیسم انتقادی، از آنجایی که، منابع معرفتی و هندسه معرفتی یک مکتب، در نوع نگاه به علیت و ضرورت علی، موثر است، نخست، نگاهی به هندسه معرفتی و ریشه‌یابی معرفتی مکتب رئالیسم انتقادی داشته و بعد از آن، به بحث علیت، در آن مکتب پرداخته می‌شود. در این ارتباط، بیان شده است که، رئالیسم انتقادی، ریشه در مکاتب فلسفی غرب، و روشنگری و بویژه نظریه انتقادی دارد. در این مکتب، برخلاف پوزیتویسم، اکتفاء به حس و علم تجربی، برای شناخت هستی، نادرست قلمداد می‌شود و بدین لحاظ، برای بدست آوردن مبانی هستی‌شناختی خود، به حس و علم تجربی و نتایج بدست آمده از آن اکتفاء نمی‌شود. در رئالیسم انتقادی، برای بدست آوردن مبانی هستی‌شناختی، علاوه بر علم تجربی، از فلسفه علم، یعنی فلسفه ای مبتنی بر پراتیک های علم تجربی، با استفاده از استدلال‌های فراتجربی یا استعلایی، نیز استفاده می‌شود. رئالیسم انتقادی، با تکیه بر فلسفه علم و تحلیل عقلی پراتیک‌های علم تجربی، نگرشی غیر اتمیستی به اشیاء و واقعیات هستی داشته و واقعیات و اشیاء را لایه بندی می‌کند و علیت را مربوط به لایه های زیرین اشیاء و واقعیات می‌داند و نه نمودها و بدین ترتیب علیت انضمامی را نادرست قلمداد کرده و قائل به نوع دیگری از علیت یعنی علیت عمقی می‌شود و بدین ترتیب، مبداء علیت و قوانین را مکانیسم های موجود در شیء میدانند و وجود علت غایی را نیز برای برای واقعیات و اشیاء، قابل اثبات نمی‌داند. در طرف مقابل، در حکمت متعالیه،

فلسفه، یا مباحث فلسفی، همانند رئالیسم انتقادی، از منابع شناخت، محسوب می شود اما نه بصورت فلسفه علم، بلکه فلسفه‌ای که از نظر موضوع و مبادی مستقل شناخته می شود و وابسته به پراتیک علم تجربی نیست، زیرا مبادی اش، عمدتاً، بدیهیات اولیه و موضوعش "موجود بما هو موجود" است و مبتنی بر همین فلسفه، به علیت نگاه می شود در این مکتب، علیت به دو قسم علیت عام و خاص تقسیم می شود و علیت عام را قانونی عام و شامل در نظر می گیرد که در همه مراتب جهان هستی، طولی و عرضی و مادی و مجرد، سرایت دارد و اعمال انسان و جامعه انسانی را که یکنوع ترکیب حقیقی افکار انسانی است و متکی به افراد است و نه فرد، را نیز در بر می گیرد. در این مکتب، علیت های موجود در جهان طبیعی و اجتماعی، علیت حقیقی، دانسته نمی شود بلکه از نوع علیت های معد و زمینه ساز و شرایط، دانسته شده است و علیت خاص را علیتی حقیقی می داند که مربوط به رابطه بین عالم ماده و عالم مجرد است. در این مکتب، مبتنی بر بحث علیت، یکنوع پیوستگی و همبستگی کلی بین هستی و موجودات آن اثبات می شود و وجود علت غایی را برای جهان هستی و من جمله جهان اجتماعی و افعال انسانی، نیز می پذیرد. یکنوع علیت عمقی (علیت طولی) پذیرفته می شود و سلسله علل عمقی (طولی) به علل العلل یا خداوند عالم می رسد و او تنها علت فاعلی حقیقی و علت تامه برای کل جهان اعم از مادی و اجتماعی، دانسته می شود.

فصل پنجم، به مقایسه دیدگاه رئالیسم انتقادی و حکمت متعالیه، به علیت و ضرورت علی و بازنمایی نتیجه آن، در اتخاذ رویکرد و روش مناسب، در علوم اجتماعی، می پردازد. در فصل پنجم، بیان شده است که، در مکتب رئالیسم انتقادی، در نتیجه محدودیت خاص منبع هستی شناختی خود، یعنی، فلسفه علم، نوع نگاه آنها به علیت، منحصر به علیت درپدیده های جهان ماده و قبول مکانیسم های علی است و به علیتی فراسوی عالم ماده نمی پردازد، در نتیجه، در رویکرد خود به علوم اجتماعی سکولار و مادی مسلک می ماند و از طرفی دیگر مبتنی بر همان منبع هستی شناختی و استدلال استعلایی به نوعی نسبی گرایی روش شناختی هم دچار می شود و از طرف دیگر، مبتنی بر این نوع نگاه به علیت، به رد علیت انضمامی و پیش بینی مبتنی بر آن مخصوصاً در حیطه علم اجتماعی پرداخته می شود و به این ترتیب، در

ارتباط با تحقیقات اجتماعی، صرفاً، قائل به تبیین عمقی مسائل اجتماعی و پرهیز از تبیین عرضی که از نظر آنها مبتنی بر علیت انضمامی است می‌شوند و در تحقیق اجتماعی به تحقیق ژرفا نگر اهمیت داده و از ابزارهای گوناگون مربوط به این نوع از تحقیق از قبیل مشاهدات، شواهد آزمایشی، تفسیرها، استدلال نظری، گفت و گو، و غیره استفاده می‌کنند، بدین ترتیب، رئالیسم انتقادی علاوه بر برگرداندن دلایل به علیت، دچار یکنوع محدودیت روش شناختی برای شناخت مسائل اجتماعی نیز می‌شوند یعنی صرفاً قائل به تبیین عمقی مسائل اجتماعی می‌شود.

اما در حکمت متعالیه، یکنوع علیت عمقی (علیت طولی) پذیرفته می‌شود و سلسله علل عمقی (طولی) به علل العلل یا خداوند عالم می‌رسد و او تنها علت فاعلی حقیقی و علت تامه برای کل جهان اعم از مادی و اجتماعی دانسته می‌شود و در پرتو آن، نه تنها ضرورت در تکوین بلکه ضرورت در تشریح و قانون گذاری اجتماعی و مانند آن، نیز اثبات می‌شود و با توجه به بحث علیت غایی، برای افعال اجتماعی و ساختارهای اجتماعی، اهداف غایی در نظر گرفته می‌شود که علاوه بر علت غایی داشتن نسبت به افراد جامعه، برای فاعل حقیقی و مجرد که به فعل خود نیز آگاهی دارد نیز علیت غایی دارد و بدین ترتیب اولاً، زمینه ایجاد یکنوع نگاه معنوی به کل جهان (من جمله جهان مادی اعم از طبیعی و اجتماعی) ایجاد می‌شود و از مادی گرایی صرف، فاصله می‌گیرد و راه را برای دخالت دین و منابع دینی و ارزش‌های دینی، در تبیین، پیش بینی و سیاست گذاری جامعه باز نگه می‌دارد و ثانیاً به واسطه نوع نگاه به علیت و شمولیت آن، به وجود یکنوع پیوستگی و همبستگی علی، در بین همه حوادث و موجودات و حقایق جهان، بصورت عمقی و عرضی و تاثیر گذاری جهان طبیعی و اجتماعی، بر همدیگر نیز قائل می‌شود که نتیجه منطقی آن، پذیرش تبیین و پیش بینی، اما همراه با عمق پذیری و استفاده از منابعی متنوع (نه صرفاً از منابع مورد قبول تجربه‌گرها) برای تبیین است، و در حوزه موضوعات علوم انسانی نیز، بواسطه اینکه علم و اراده انسانی را نیز جزء حقایق وجودی می‌داند و برای علم و اراده انسان، نقش علی به صورت محدود، قائل است علم تفهیمی را نیز می‌پذیرد؛ و به عبارتی دیگر، با پذیرش کثرت گرایی روش-

شناختی ، به تبیین و پیش‌بینی و تفهیم، در جهان‌اجتماعی، معتقد می‌شود و رویکردی معنوی و ارزش مدار را در جهان اجتماعی، قائل می‌شود که با رویکرد اومانستی متفاوت است . و مبتنی بر آن، علاوه بر استفاده از ابزارهای مرسوم ، استفاده از ابزارهای دیگر را، مبتنی بر روش‌های تحقیق کمی و کیفی و تحقیق در متون و کشفیات معنوی نیز قائل می‌شود و آخرین فصل، یعنی فصل ششم، نیز به نتیجه‌گیری و ارائه چند پیشنهاد، می‌پردازد .

فصل دوم : مفاهيم و چارچوب مفهومی

تعریف مفاهیم اساسی به کار رفته، در یک تحقیق، از ارسطو گرفته تا ابن‌سینا و تا حال حاضر مورد توجه اندیشمندان در علوم مختلف بوده است و این، بواسطه تأثیری است که مفاهیم اساسی در یک تحقیق، در فهم و القاء معنای مورد نظر دارند؛ ارسطو در طرح مباحث، بیش از هر چیز، مفهوم موضوع مورد بررسی را تعریف می‌کرد و توضیح می‌داد و ابن‌سینا و دیگر منطقی‌ون نیز از این روش پی‌روی نمودند¹. علاوه بر آن، توضیح و تبیین چارچوب مفهومی یک تحقیق، گامی در نمایش حدود تحقیق و تبیین بهتر تحقیق می‌باشد. چارچوب مفهومی، یک سازه مفهومی است که در آن، مهمترین مفاهیمی که ارکان تحقیق را تشکیل می‌دهند تعریف و روابط میان آنها روشن می‌شود و از آنجایی که تحقیق حاضر، معطوف به توصیف و تحلیل چگونگی نگاه دو نحله رئالیسم انتقادی باسکار و حکمت متعالیه ملاصدرا، به علت ضرورت علی و بررسی تأثیر این نوع نگاه، در اتخاذ روش‌شناسی مناسب، در علوم اجتماعی است؛ در این فصل، می‌بایست مفاهیم مورد استفاده در دسته بندی و تحلیل داده‌ها را به گونه‌ای روشن تعریف و نیز ارتباط آنها را با یکدیگر بیان کنیم.

¹ - نگاه کنید به: مظفر، محمد رضا، منطوق مظفر، بیروت، دارالتعارف، 1388 ص 97 و همچنین نگاه کنید به: الشفاء ج 3، المنطق، کتاب البرهان، مقاله الاولی، الفصل الاول، ص 53 و مقاله الثالثه الفصل الثانی ص 97.

1-2. مفاهیم

در این جا، مفاهیم اساسی استفاده شده در این تحقیق، توضیح و ارتباط بین آنها بیان میشود. این مفاهیم، عبارتند از: روش‌شناسی علوم، اصول هستی‌شناختی، اصل واقعیت، رئالیسم، اصل-علیت و ضرورت‌علی، اصول معرفت‌شناختی، نسبت بین اصول معرفت‌شناختی و هستی-شناختی، حکمت متعالیه، رئالیسم انتقادی، فلسفه علم و فلسفه علم. توضیح این مفاهیم، مبانی این تحقیق را آشکار خواهد کرد.

1-1-2. روش‌شناسی علوم

روش، از واژه یونانی "متا"¹ به معنای "در طول" و "اودوس"² یعنی "راه" گرفته شده است و مفهوم آن، در "پیش گرفتن راهی" برای رسیدن به هدف و مقصودی با نظم و توالی خاص است.³ هر علمی، پیرامون موضوعی که برای مطالعه و تحقیق خود انتخاب کرده شکل می‌گیرد و هر علمی برای مطالعه و تحقیق خود، پیرامون موضوعش، روش و مسیری را انتخاب می‌کند که ممکن است با مسیر و روش انتخابی علمی دیگر متفاوت باشد و این انتخاب مسیر و روش خاص، برای مطالعه و تحقیق در آن موضوع، مبتنی بر مجموعه‌ای از ملاحظات قبلی صورت می‌گیرد⁴ و بدون علت و دلیلی نیست، مثلاً علم پزشکی، پیرامون موضوع "امراض انسانی و چگونگی درمان آنها" شکل گرفته و در زمان-حاضر نیز برای مطالعه و تحقیق پیرامون امراض انسانی و درمان آنها، روش و مسیر خاصی را برگزیده است که در پاره‌ای جهات با روش و مسیری که در گذشته وجود داشته و پزشکان گذشته انتخاب کرده بودند متفاوت است⁵ و این انتخاب روش و مسیر فعلی به علت‌ها و دلایل خاصی صورت گرفته است، همان‌گونه که در گذشته، بر اساس علت‌ها و دلایل دیگری، مسیر و روش‌های دیگری انتخاب شده بود و با علوم دیگری مانند فیزیکی و شیمی و اقتصاد و جامعه‌شناسی، هر کدام، پیرامون موضوعی شکل پیدا کرده

1- meta-

2- odos-

3 - حقیقت، صادق، روش‌شناسی علوم سیاسی، قم، دانشگاه مفید 1387، ص 37. همچنین نگاه کنید به: کاظمی، علی اصغر، روش و بینش در سیاست، تهران، موسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، 1374، صص 28 و 29، همچنین نگاه کنید به: سروش، عبدالکریم، علم‌شناسی فلسفی: گفتارهایی در فلسفه علوم اجتماعی، انتشارات صراط، 1388، ص 165.

4 - برای مطالعه بیشتر در این زمینه، نگاه کنید به: الشفاء ج 3، المنطق، کتاب البرهان، مقاله اولی، الفصل الثالث "فی ان کل تعلیم وتعلم ذهنی فبعلم قد سبق"، ص 57

5 - تقسیم طب، به طب گیاهی، سوزنی، و شیمیایی در این رابطه قابل توجه است.

و راه و روشی را برای مطالعه و تحقیق پیرامون موضوع خود، انتخاب کرده‌اند که می‌تواند با راه و روشی که در گذشته، برای مطالعه در این علوم، انتخاب شده بود متفاوت باشد¹.

مطالعه و تحقیق، پیرامون روش‌های انتخابی علوم و مسیری که منجر به اتخاذ آن روش خاص شده است، روش‌شناسی علوم، را به بار می‌آورد که این روش‌شناسی علوم، خود به دو نوع روش‌شناسی بنیادین و کاربردی، قابل تقسیم است². به عبارتی دی‌گر، علوم مختلف و نظریات مطرح در آنها، محصول تلاش نظری و عملی دانشمندان و نظریه‌پردازان، در رابطه با شناخت و فهم موضوعات مختلف طبیعی یا انسانی است؛ تلاش برای فهم و درک جهان پیرامونی و معرفت به انسان و روابط فردی و اجتماعی او و آگاهی یافتن از جنبه‌های مختلف حیات انسانی بدون اتخاذ روش و شیوه‌ای نظام‌مند، برای این فهم و درک، مقدور نیست و انتخاب روش و شیوه مطالعه و تحقیق در رابطه با موضوعات مختلف و در علوم مختلف، بر اساس مجموعه‌ای از باورهای نخستین و پیش‌فرض‌ها، صورت می‌گیرد. در واقع، تعاریف، اصول متعارف و اصول موضوعه (مبادی) که نظریه-پرداز، بر اساس آنها به فعالیت علمی می‌پردازد مسیر و روش خاصی را به نظریه‌پرداز، برای کسب معرفت و فعالیت علمی، ارائه می‌نماید که به روش بنیادین، مرسوم است و شناسایی و تحقیق پیرامون این روش بنیادین، روش‌شناسی بنیادین را به ارمغان می‌آورد. روش‌های بنیادین، رویکردها و مکاتب نظری متناسب با خود را پدید می‌آورند و نظریه‌های علمی، حاصل این رویکردها است. به عنوان مثال، علم پزشکی جدید و روش مطالعه و تحقیق آن پیرامون امراض انسانی و راه درمان آنها، محصول نوعی نگاه خاص و جدید، به هستی و انسان و چگونگی کسب علم و معرفت است که در دامن این رویکرد جدید، پزشکان مختلف، می‌توانند دیدگاه‌های مختلفی هم داشته باشند اما همه در چارچوب کلی و رویکرد کلی نوع نگاه به هستی و انسان یکسان باشند. بنابراین، روش‌شناسی، از نظر به روش‌های معرفتی یا روش‌های تحصیلی علم، به دست می‌آید و نوعی معرفت درجه دوم است؛ و از آنجایی که هیچ علمی بدون روش نیست از این رو، روش‌شناسی در رابطه با علوم یا مکاتب علمی، دانشی است متأخر از آن دانش یا مکاتب و ناظر به مسیر تولید آنها است و در این ارتباط، روش‌شناسی به دو بخش روش‌شناسی

¹ - زمانی در غرب، علمی مانند نجوم، نیز از طریق مراجعه به متون دینی، پی‌گیری می‌شد، شاهد مثال آن، تعصب بر هیئت بطلمیوسی در آن زمان است.

² - نگاه کنید به: پارسائیا، حمید، روش‌شناسی علوم انسانی با رویکرد اسلام، دوفصل‌نامه علمی - تخصصی پژوهش، سال اول، شماره دوم، پاییز و زمستان 1388، ص 39 - 53.

بنیادی و کاربردی، قابل تقسیم است، در روش‌شناسی بنیادین، موضوع، مسیر منجر شده به تولید نظریه یا علم است؛ به عبارت دیگر، علم به چگونگی تولید نظریه یا علم، روش‌شناسی از نوع بنیادین است؛ بدین معنا که یک نظریه علمی به چه روشی تولید می‌شود؟ کسانی که نظریه ارائه می‌دهند، راهی را طی کرده‌اند، آن راه چیست؟ روش‌شناسی به آن راه می‌نگرد؛ یعنی یک اندیشمند چه راهی را پیموده تا به این نظریه رسیده است. روش‌شناسی - بنیادی، در قبال روش‌شناسی کاربردی قرار دارد که روش کاربرد یک نظریه علمی، در حوزه‌های معرفتی مرتبط را شناسایی می‌کند. به عبارتی دیگر، روش بنیادی، مقدم بر نظریه بوده و روش کاربردی، معمولاً، موخر از نظریه است؛ در روش‌شناسی کاربردی، بحث از این است که روش‌های کاربردی، نتیجه منطقی روش‌شناسی‌های بنیادی هستند، وقتی نظریه‌ای یا یک مکتب علمی ارائه شد و پذیرفته شد باید دانست که چگونه باید بر اساس آن نظریه یا مکتب علمی، در مسئله مورد نظر، تحقیق کرد، مثلاً در حوزه علوم انسانی، روش‌هایی مانند چگونگی پرسش‌نامه، انجام دادن مصاحبه و گفت‌وگو و استفاده از روش‌های میدانی... از نوع روش‌های کاربردی است که براساس پذیرش یک نظریه، در سطح بالاتر، مورد توجه قرار گرفته است¹. در گذشته، پوزیتیویسم با مبادی هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی خود، در رابطه با جهان هستی، انسان، جامعه و علوم، روش‌های را پدید آورد که در دامن آن تئوری‌ها و نظریات گوناگون پوزیتیویستی در عرصه‌ها و حوزه‌های گوناگون شکل گرفت، این روش، مخصوصاً در طی قرن بیستم، با ماده‌گرایی خود، بخش‌های کمی و تجربی از طبیعت و جهان و انسان را "اصل" می‌گردد و همراه با ادعای تبیین پدیده‌های اجتماعی با روش‌های اثبات‌پذیر یا ابطال‌پذیر، و دوری گزیدن از مباحث هنجاری و ارزشی، دانش اجتماعی را از داورهای هنجاری و ارزشی، محروم می‌سازد و آن را به صورت یک دانش تکنوکرات و محافظه‌کار در خدمت نظام و ساختار اجتماعی حاکم، مقید و در روش‌های کاربردی نیز روش‌های کمی را برای تبیین مسائل اجتماعی، مطرح و برجسته می‌نماید². روش تفسیری نیز با باورهای نخستین و پیش-فرض‌های خود، روش و مسیری دیگر را برای علوم اجتماعی، رقم می‌زند و در دامن خود

¹ - برای مطالعه بیشتر در این زمینه: نگاه کنید به: پارسانیا، حمید، مقالات نظریه و فرهنگ، رئالیسم انتقادی حکمت صدرائی و روش‌شناسی و اندیشه سیاسی و روش‌شناسی علوم انسانی با رویکرد اسلامی، در سایت‌های باشگاه اندیشه، یا پایگاه مجلات تخصص نور.

² - برای مطالعه بیشتر در این زمینه، نگاه کنید به: رحیم پور ازغدی، گفتگوی انتقادی در علوم اجتماعی، تهران، طرح فردا، 1389 و همچنین نگاه کنید به: مقالات ذکر شده در پاورقی قبل از پارسانیا.

زمینه‌ساز تئوری‌ها و نظریات دی‌گری می‌شود که دست محققین را از تبیین مسائل اجتماعی کلان، کوتاه و آنها را در دامان فهم فردی مسائل، محصور می‌نماید و بدین سبب، در روش‌های کاربردی نیز از روش‌های متناسب برای فهم، یعنی روش‌های کیفی، استفاده می‌نمایند و نه روش‌های کمی که متناسب برای تبیین هستند¹. و به همین ترتیب، در دامان روش رئالیسم انتقادی، رویکردها و نظرات و پژوهش‌های اجتماعی مختلفی در حال شکل‌گیری است و همچنین روش‌های کاربردی خاصی مطرح و نضج می‌گیرد. روش صدرایی یا حکمت متعالیه نیز با مبادی هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی خاص خود، روش بی‌مادی‌ن‌ویژه‌ای را پدید آورده که در دامان آن، نظریات گوناگونی در عرصه‌ها و حوزه‌های مختلف علمی می‌تواند شکل بگیری و روش‌های کاربردی متناسبی قابل شکل‌گیری است. از آنچه گفته شد بدست می‌آید که رویکردهای پوزیتیویستی، تفسیری و انتقادی و غیره و نیز روش‌های کاربردی مختلف کمی، کیفی و ترکیبی، در علوم اجتماعی یا طبیعی، مبتنی بر مجموعه‌ای از پیش‌فرض‌ها و مبانی و اصول هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی، گزینش می‌شوند. بنابراین اصول هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی تأثیر انکارناپذیری در روش‌شناسی علوم دارد.

1-2-2. اصول هستی‌شناختی

منظور از اصول هستی‌شناختی، اصول مربوط به چیستی و چگونگی هستی است؛ مانند اینکه آیا هستی، یک واقعیت خارجی است یا نه؟ و اگر یک واقعیت خارجی است چه صفاتی دارد؟ و چگونه است؟ آیا واقعیتی یک پارچه و واحد است یا کثرت دارد؟ و اگر کثرت دارد هر کدام از کثیرها و واقعیات چه نسبتی با هم دارند؟ و کیفیت ارتباط آنها با هم چگونه است؟ یکی باعث ایجاد و علت دیگری و دیگری معلول و منبعث از اوست و یا همه نسبت به هم تباین دارند و علت و معلولی در کار نیست؟ و یا این که آیا هستی صرفاً مادی است یا این که هستی اعم از ماده و غیر ماده است؟ و غیره.

¹ - برای مطالعه بیشتر در این زمینه، نگاه کنید به: بارل، گیسن، نظریه‌های کلان جامعه‌شناختی و تجزیه و تحلیل سازمان، ترجمه محمدتقی نوروزی، تهران، سمت، 1383، صص 9 تا 20.

3-1-2. اصل واقعیّت

اصل واقعیّت، یک اصل هستی‌شناختی است و در رابطه با این مطلب است که حقایق موجود در جهان، صرف تصورات و پنداشت‌های ذهنی انسان‌ها نیستند، بلکه با صرف نظر از ادراک انسان، به حسب نفس خود، وجود دارند و ادراک و فهم انسان در جهت فهم آنها، اقدام می‌کند.

4-1-2. رئالیسم

واژه "رئالیسم"، به معنای "واقع‌گرایی"، از لغت "real" مأخوذ است که آن واژه از "res" لاتین، مشتق است که به معنای "شیء" است و "reality" از همین کلمه، مشتق شده است که به معنای اشیای واقعی یا واقعیّت است.¹ به گفته شهید مطهری، سر حد رئالیسم و ایده آلیسم یا فلسفه و سفسطه همانا اذعان به واقعیّت و هستی است یعنی اذعان به اینکه موجودی هست و واقعیّت در کار است.² از دیرباز، در فلسفه، میان دو مکتب فکری به نام رئالیسم و ایدئالیسم، بحث و مناقشه وجود داشته است؛ بطور کلی رئالیسم، معتقد است جهان طبیعت، مستقل از تفکر و ادراک بشر وجود دارد، اما ایدئالیسم، منکر این امر است و می‌گوید جهان طبیعت، وابسته به فعالیت ذهنی انسان‌ها است؛ بنابراین، رئالیسم، به طور کلی، دیدگاهی است که وجود عالم³ مستقل از معرفت را می‌پذیرد و البته دارای گرایش‌های مختلف است که همه این گرایش‌ها بر سر این نکته اتفاق نظر دارند که عالم خارج، مستقل از معرفت بشری وجود دارد که معرفت ما می‌تواند توصیفی از آن باشد. بنابراین، گوهر رئالیسم، استقلال عالم، از معرفت بشری است. رئالیسم خام، علمی، انتقادی و.. از انواع رئالیسم محسوب می‌شوند؛ رئالیسم خام این ادعا را دارد که جهان واقع، دقیقاً، همان‌گونه است که ما بدان معرفت داریم؛ به عبارت دیگر، معرفت ما، دقیقاً، منطبق با جهان خارج است؛ به عنوان نمونه، در باب ادراک حسی، می‌گویند که ما اموری را از اشیاء، احساس می‌کنیم و این اشیاء هم، در خارج، دقیقاً، همان‌گونه هستند که ما احساس می‌کنیم، بدین معنا که به اعتقاد آنها، نحوه ظهور اشیاء در حواس مطابق با نحوه وقوع آنها در خارج است. معرفت، به اعتقاد طرفداران این دیدگاه، توصیف تحت الفظی عالم است، تناظر جزء به جزء معرفت، با عالم خارج، مستلزم این است که معرفت، صرفاً به جنبه انفعالی ذهن بشر، مربوط باشد نه جنبه خلاقیت آن؛ معرفت، کاملاً انعکاس عالم واقع است و هیچ عنصری ذهنی در آن دخالت ندارد و ذهن بشر، گزارشگری بی‌طرف، از عالم خارج است و امور مربوط به فاعل شناسایی از قبیل زمینه اجتماعی و سیاسی

¹ - عارفی، عباس، معرفت و گونه‌های رئالیسم، فصلنامه ذهن، شماره 14، ص 41.

² - مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، ج 6، ص 475.

و پیش‌داوری‌ها و پیش‌فهم‌ها، در معرفت، تأثیری ندارد. پوزیتیویست‌های منطقی، در این گرایش، قرار می‌گیرند؛ به اعتقاد آنها، جهان خارج، وجود دارد و زبان علم می‌تواند آن را علی-الاصول، توصیف کند و دانشمند، به عنوان مشاهده‌گر و به عنوان کسی که این زبان را به کار می‌گیرد می‌تواند واقعیت‌های جهان را در قالب گزاره‌هایی درآورد که اگر راست باشند، با خارج، مطابقت و در غیر این صورت مطابق خارج، نیستند؛ و علم، در وضع ایده آل، دستگاهی زبانی است که گزاره‌های آن، تناظر یک به یک، با واقعیت‌ها دارند و نظریه‌ها، پدیده‌های پنهان را توصیف می‌کنند و تئوری‌ها را می‌توان از مشاهده استنتاج کرد و آدمی می‌تواند بیرون از جهان بایستد و آن را تجربه کند و از این رهگذر، بی‌آنکه مایوس شود به نحو عینی، در باره آن، نظریه پرداز می‌کند^۱.

در مقابل، برخی اصل‌عاری نبودن مشاهدات از نظریه‌ها و در نتیجه، عدم دسترسی به واقعیت‌های مشاهده‌تی، آن‌گونه که هستند را مطرح می‌کنند و بدین ترتیب، توصیف، و واقع-نمایی علم، به وسیله مفاهیم مورد استفاده در علوم و نظریاتی که ارتباط بین این مفاهیم را بیان می‌کنند را زیر سؤال بردند. بطور مثال، ابزارانگاری، یکی از دیدگاه‌های فلسفی است که در مخالفت با رئالیسم خام، شکل گرفته است که می‌گوید نظریه‌های علمی، توصیف عالم خارج نیستند و صرفاً ابزار مفیدی هستند که اهداف خاصی را دنبال می‌کنند و دانشمندان، نباید به دنبال مطابقت نظریه‌ها با عالم واقع باشند و نباید به دنبال تبیین بود^۲. مدل دیگری که در عصر حاضر، طرفدارانی پیدا کرده است، رئالیسم انتقادی است که در آینده، به صورت مفصل، به آن خواهیم پرداخت.

5-1-2. اصل علیت و ضرورت علی

این اصل، مربوط به چگونگی هستی و بیانگر کیفیت ارتباط حقایق و واقعیات جهان با هم می‌باشد؛ بنابراین، اصلی‌هستی‌شناختی است که هستی‌ها را تقسیم می‌کند به دو قسم علت و معلول، این اصل، اولاً، بیان می‌کند که واقعیتی در خارج از ذهن انسان وجود دارد و ثانیاً، این واقعیت، واحد نیست بلکه مصادیق مختلفی دارد و ثالثاً، بین این مصادیق مختلف، یک نوع ارتباط خاص است که به ارتباط علی، معروف است. و ضرورت علی، در این رابطه بیان می‌کند که این ارتباط خاص که با وجود علت، معلول، ایجاد می‌شود ضروری است، یعنی، تخلف

^۱ - قائمی نیا، علیرضا، دونوع رئالیسم: خام و انتقادی، مجله ذهن، 1382، شماره 14، صص 27 تا 30.

^۲ - همان، ص 31.

ناپذیر است و در صورت وجود علت، معلول، لامحاله، ایجاد خواهد شد¹. بنابراین، ضرورت علی، بیانگر تخلف ناپذیر بودن وجود معلول، در پی وجود علت تامه است. لازم به ذکر است که، بحث از علیت و مشتقات و توابع آن، بحث بسیاری از مفصلی را می‌طلبد که این تحقیق متکفل کل آن مباحث نیست. و ما در اینجا، صرفاً به بحث‌هایی که در جهت و مسیر این تحقیق است می‌پردازیم.

در رابطه با تعریف علیت و تقسیم‌بندی آن دیدگاه واحدی وجود ندارد و برخی از اختلافات موجود در رابطه با علیت، هم می‌تواند به همین اختلاف تعریف‌ها برگردد².

2-1-5-1. معنای لغوی علیت

علیت، نسبت دادن علت، به چیزی یا شیئی است و معانی مختلفی برای کلمه "علّة" و مشتقات آن گفته شده است؛ که در اینجا به چندتای آن اشاره می‌شود.

علّة: کلمه علت، واژه‌ای عربی از ریشه، علل است، یکی از معانی علت، سبب وجودی یک چیزی که خارج آن است می‌باشد؛ علّة الشیء: سبب آن چیزی³. یکی دیگر از معانی اصلی واژه "علت" بیماری‌بازدارنده⁴ یا رخداد بازدارنده است؛ استعمال این واژه به معنای سبب، در فلسفه و سایر علوم را بعضی چنین توجیه کرده‌اند: بیماری در هر موجودی، سبب ضعف بنیه جسمش می‌شود، منتها این سببیت، در ابتدا فقط شامل بُعد منفي (ایذا و اذیت) بوده، اما بعدها معنای این واژه در عرف، توسعه یافته و هر چیزی که سبب تحقق چیزی دیگر شود، از آن به علت تعبیر کرده‌اند⁵. برای کلمه تعلیل و مشتقاتش نیز معانی مختلفی ذکر شده است مانند تعاقب و پشت سر هم آمدن.

2-5-1-2. معنای اصطلاحی علت:

2-1-5-1-2. علت در اصطلاح فلاسفه اسلامی:

¹ - نگاه کنید به: مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، ج 6، مقاله هشتم، صص 542 تا 553 و مقاله نهم، صص 644 تا 654 و همچنین نگاه کنید به: سبحانی، محمدتقی، شرح الاسفار الاربعه، درسهای استاد محمدتقی مصباح یزدی، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، 1388 جزء اول، صص 16 تا 24.

² - برای دیدن تعاریف مختلف در رابطه با علیت: نگاه کنید به: مقاله اندیشه علیت، کیهان اندیشه، ش 47 سال 1372، ص 104.

³ - المنجد، ج 2. ترجمه محمد بندر ریگی، تهران، انتشارات ایران 1375، واژه علّة

⁴ - والعلّة: المرض، علّ، یعلّ و اعتلّ، ای مرض فهو علیل و اعله الله، و لا اعلك الله ای لا اصابک بعلة. (ابن منظور، لسان العرب، ج 9، ص 367). نگاه کنید به: خادمی، عین اله. علیت از دیدگاه فیلسوفان مسلمان و فیلسوفان تجربه گرا قم، موسسه تحقیقات و نشر معارف اهل البیت، 1380، فصل اول. ص 4.

⁵ - تفتازانی، شرح المقاصد، ج 2، منشورات الشریف الرضی، ص 77. نگاه کنید به: خادمی، عین اله، همان.

در فلسفه اسلامی، مفاهیم علت و معلول از معقولات ثانیه فلسفی به شمار می‌آیند، یعنی، مفاهیمی‌اند که ظرف عروضشان، ذهن و ظرف اتصافشان، خارج می‌باشد؛ به عبارتی دی‌گر، در خارج، منشأ انتزاع دارند ولی وجود مستقل و منحازی ندارند و برای انتزاع آنها باید دو موجود را با یکدیگر مقایسه کرد و حیثیت وابستگی یکی از آنها را به دیگری در نظر گرفت و از نظر فلاسفه اسلامی، این گونه مفاهیم را نمی‌توان تعریف حقیقی و منطقی کرد، و تعریف‌های که برای آنها ذکر شده است از قبیل شرح اللفظ است. بطور کلی، واژه علت، در اصطلاح فلاسفه اسلامی، به دو صورت عام و خاص بکار رفته است. مفهوم عام علت، عبارت است از موجودی که تحقق موجود دیگری متوقف بر آن است، هرچند برای تحقق آن کافی نباشد و مفهوم خاص آن عبارت است از موجودی که برای تحقق موجود دیگری کفایت می‌کند¹. پس اگر دو وجود "الف" و "ب" را با یکدیگر مقایسه کنیم و ببینیم که "الف" موجودی است که تحقق موجود دیگری یعنی "ب" متوقف بر آن است، وجود "الف" را علت و وجود "ب" را معلول، می‌گوییم².

2-2-5-1-2. علت در اصطلاح فلاسفه غرب

بسیاری از فیلسوفان غربی، از جمله دی‌وید هیوم، مفهوم علت و معلول را از ملاحظه تقارن و تعاقب دو پدیده، به دست می‌آورند؛ یعنی هنگامی که می‌بینیم آتش و حرارت، پیوسته با یکدیگر بوده‌اند یا به دنبال هم متحقق می‌شوند با مشاهده آتش یک عادت ذهنی، در ما به وجود می‌آید که انتظار حرارت را می‌کشیم و این حالت انتظار و عادت را «علیت» می‌نامند. بنابراین، علیت به نظر آنها توالی منظم دو پدیده می‌باشد³.

به هر حال، علیت دارای معنا و مفهوم یکسانی در بین اندیشمندان جهان نیست؛ به قول کاپلستون: من فکر نمی‌کنم که وقتی یکی مابعدالطبیعی از "علت" سخن می‌گوید، همان معنا را در نظر دارد که حصول گرای می‌دارد؛ در واقع، وقتی این گروه در مفهوم علیت

¹ - مصباح یزدی، محمد تقی. آموزش فلسفه، انتشارات سازمان تبلیغات، 1368، ج دوم ص 16.

² - برای مطالعه بیشتر نگاه کنید به: طباطبایی، محمد حسین، بدایه الحکمه و نهایه الحکمه، موسسه نشر اسلامی، 1362 ص 156.

³ - پل ادواردز، براهین اثبات وجود خدا در فلسفه غرب، علیرضا جمالی نسب، محمدرضایی، انتشارات دفتر تبلیغات، قم، 1371، ص 62.

بحث می کنند، من فکر می کنم که آنها برای مقصود دی‌گری استدلال می کنند و کاری به علیّت مابعدالطبیعی ندارند¹.

شهید مطهری نیز به این امر تذکر می دهند و می نویسند این تعریف (علیّت در اصطلاح فلسفه اسلامی به معنای که گذشت) غیر از تعریفی است که در علوم طبیعی، در مورد علت و معلول می کنند، که می گویند هرگاه بین دو پدیده، تقارن می بینی و یکی را پس از دی‌گری می بینی اولی را علت و دومی را معلول می نامیم، اگر تجربه، ثابت کرد که این‌ها، دو شیء هستند که با وجود یکی، دی‌گری پشت سرش پیدا می شود، اولی را علت و دومی را معلول می نامیم، این در واقع، یک اصطلاح است که با اصطلاح فلاسفه متفاوت است. علت و معلول در اصطلاح فلاسفه و علت و معلول در اصطلاح علمای طبیعی، اشتراک لفظی دارند. زیرا در تعریف فلاسفه، سخن از دو شیء است که یکی، در وجود، نی‌ازمند وجود دی‌گری است به طوری که اگر اولی نباشد هستی این دی‌گری، محال است، ولی در تعریف علمای طبیعی، اصلاً نی‌ازمندی در اصل هستی و محال بودن نیست و لذا از کجا معلوم است که امر سومی نباشد که علت برای هر دوی این‌ها باشد².

2-3-2-5-1. جمع بندی معنای اصطلاحی علیّت

بطور کلی می توان گفت که، روح کلی و مشترک تعریف‌های اندی‌شمندان اسلامی از اصل علیّت، به عنوان یک قانون، توقف و احتیاج معلول در وجودش، به علت است؛ حال آنکه در تعریف اندی‌شمندان غربی، اصل علیّت، با پیش بینی آی‌نده ممزوج گشته است. در اینجا به عنوان نمونه به چند تعریف از علت و اصل علیّت که توسط اندی‌شمندان اسلامی و غربی صورت پذیرفته اشاره می شود³. برای بحث مفصلتر در این زمینه می بایست به منابع مربوط رجوع شود.

¹ - قدردان قراملکی، محمد حسن. اصل علیّت در فلسفه و کلام ص 61، بوستان کتاب، چاپ دوم 1387.

² - مطهری، مرتضی، درس‌های الهیات شفا، انتشارات حکمت، تهران، 1368 هـ.ش، ص 84 به نقل از: اسدی گرمارودی، محمد، علیّت در فلسفه اسلامی و نظر مخالفان آن، مجله فصلنامه فلسفی، شماره 11، 1385، ص 126.

³ - برای دریافت تعاریف بیشتر و منابع تعاریف ذکر شده، نگاه کنید به: همان، مبحث تعریف علیّت، ص 57. و همچنین نگاه کنید به: خادمی، عین اله، فصل اول ص 4. و همچنین نگاه کنید به: صادقی، مرضیه، مقاله علیّت و استقراء، فصلنامه فلسفه و کلام اسلامی، سال هشتم، شماره 26 و 27 صص 10 تا 24.

از نظر علامه حلی، از اندی‌شمندان مسلمان، علت ی‌ک شیء، آن چیزی است که آن شیء، در وجودش، بدان محتاج است¹. از نظر ابن‌سینا، بزرگ حکماء مشاء، نیز، علت، آنچیزی است که از وجود بالفعلش، وجود بالفعل دی‌گری لازم می‌آید² و از نظر سهروردی، بزرگ حکماء اشراق، علت، آنچیزی است که با صرف وجودش، وجود شیء دی‌گر، بدون فاصله، واجب است³.

صدر المتالهین، صاحب حکمت‌متعالیه، نیز، بی‌ان می‌کنند که برای علت، دو تعریف وجود دارد، یکی اینک، علت، چیزی است که از وجودش، وجود چیز دیگر و از عدمش عدم چیز دیگر حاصل می‌شود و دوم اینک، علت، چیزی است که از وجودش، وجود چیزی دیگر، واجب می‌گردد به گونه‌ای که در صورت عدم تحقق آن (علت)، تحقق شیء (معلول) محال است اما در صورت تحقق آن (علت)، وجود شیء (معلول) واجب و ضروری نیست⁴. بنابراین، از نظر اندی‌شمندان مسلمان، اصل علیت، بی‌انگر توقف وجود معلول، به علت است.

اما راسل، از اندی‌شمندان غربی، بی‌ان می‌کند که، مراد من از قانون علی (اصل علیت)، هر قضیه کلی است که به موجب آن بتوان وجود ی‌ک شیء یا ی‌ک واقعه را از وجود ی‌ک شیء یا ی‌ک واقعه دی‌گر استنباط کرد و پوپر از دی‌گر اندی‌شمندان غربی، بی‌ان می‌کند که، اصل علیت، ادعای آن است که هر پی‌شامد، از هرگونه که باشد می‌تواند به صورت علمی توضیح داده شود، یعنی از طریق استنباط، پی‌شگویی شود.

به هر صورت، هم مبتنی بر تعریف اندی‌شمندان غربی، و هم مبتنی بر تعریف اندی‌شمندان اسلامی می‌توان گفت که، بحث از قانون علت و معلول و اصول متفرع بر آن، مانند ضرورت علی، بحث در باره کیفی‌ت ارتباط حقایق و موجودات جهان با یکدیگر است، به این معنا که آیا موجودات، در ای‌جاء همدی‌گر، نقش و یا دخالت دارند یا نه؟ هر موجودی فارغ از دی‌گر موجودات خودبخود و بدون نقش یا دخالت دی‌گران ای‌جاء می‌شود یا نه؟ بقول استاد شهید مطهری، قانون علیت و معلولیت در مقابل

¹ - علّه الشیء ما یحتاج الشیء فی وجوده الیه .

² - ان العله هی کل ذات یلزم منه ان یکون وجود ذات اخری انما هو بالفعل من وجود هذا بالفعل .

³ - معنی بالعله ما یجب بوجوده وجود شیء آخر بته دون تصور آخر .

⁴ - العله لها مفهومان احدهما هو الشیء الذی یحصل من وجوده شیء آخر و من عدمه عدم شیء آخر و ثانيهما هو ما یتوقف علیه وجود الشیء فیمتنع بعدمه ولا یجب بوجوده . شیرازی، صدرالدین محمد (ملاصدرا)، الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه، بیروت، داراحیاء التراث العربی، چاپ چهارم، 1410 ق، ج 2، ص 127.

فرض صدفه و اتفاق است. "صدفه" عبارت است از اینکه فرض کنیم حادثه‌ای خود به خود بدون آنکه شیئی از اشیاء دخالت داشته باشد به وجود آید. اعتقاد به صدفه و اتفاق و نفی قانون علیت و معلولیت، مستلزم این است که هیچ گونه نظم و قاعده و ترتیبی در کار جهان قائل نشویم و هیچ چیز را شرط و دخیل در هیچ چیز ندانیم و پیدایش هیچ حادثه‌ای را مربوط به هیچ امری ندانیم و بین هیچ چیزی و چیز دیگری رابطه‌ای قائل نشویم¹ و این از نظر فلاسفه اسلامی، یعنی نفی تلاش علمی، زی را به نظر آنان، مهم‌ترین عاملی که بشر را، در مجرای تفکر علمی می‌اندازد، همانا ادراک قانون کلی علت و معلولیت است و در اثر همین ادراک است که مفهوم "چرا؟" برای ذهن انسان، پیدا می‌شود². به عبارتی دی‌گر، از نظر فلاسفه اسلامی، قانون علیت و معلولیت عمومی، یکی از قوانین فلسفی است که جزء پایه‌ها و ارکان کلی قواعد و قوانین همه علوم است.

2-1-3- اقسام علت

مبتنی بر این که، "علیت" به معنای "سببیت" است و علت چیزی است که سبب تحقق چیزی دیگر شود، که بی‌انگرمی کیفیت ارتباط بین اشیاء نیز است؛ علت، به اقسامی تقسیم شده است که در اینجا به بعضی از تقسیم‌های صورت گرفته اشاره می‌شود.

طبق یکی تقسیم، علت، به دو قسم موجد و موثره تقسیم می‌شود، مراد از موجد، علتی است که به معلول، هستی می‌بخشد مانند علیت خداوند نسبت به اشیاء و مراد از موثره، علتی است که در ایجاد معلول، تأثیر، داشته باشد مانند علل مادی که در ایجاد اشیاء داری تأثیر هستند. در هر دو نوع از علت، معنای توقف و احتیاج معلول، به علت، نهفته است. طبق تقسیم دی‌گر، علت، به بسیطه و مرکبه، تقسیم می‌شود، بسیطه فاقد اجزاء است در مقابل مرکبه که دارای اجزاء است و علل مادی از قسم دوم است³. طبق تقسیم دی‌گر، علت، به علت تامه و ناقصه تقسیم می‌شود، به این معنی که علت، یا به گونه‌ای است که برای تحقق معلول کفایت می‌کند و وجود معلول، متوقف بر چیزی دی‌گری، جز او نیست و با فرض وجود او، وجود معلول، ضروری است که در این صورت، آن را علت تامه می‌نامند و یا به گونه‌ای است که هرچند معلول، بدون آن تحقق نمی‌یابد ولی خود آن هم به تنهایی برای وجود معلول، کفایت نمی‌کند که در این صورت آن را علت ناقصه می‌گویند. طبق تقسیم دی‌گر، علت، به فاعلی، غایبی، و مادی و صوری تقسیم می‌شود

¹ - مطهری، مرتضی. مجموعه آثار، ج 6 (از مجموعه 27 جلدی)، ص 543

² - همان، ج 6، ص 644.

³ - قدردان قراملکی، محمد حسن، اصل علیت در فلسفه و کلام، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، 1387، ص 63

1. اگر یک ساختمان مسکونی را در نظر بگیریم، بنا و کارگران، علت فاعلی-اند و مواد و مصالح، علت مادی‌اند و شکل ساختمان، علت صوری و سکونت در آن، علت غایی است و یا اگر یک صندلی چوبی را در نظر بگیریم، نجار، علت فاعلی است و چوب بکار رفته در صندلی، علت مادی و شکل ظاهری آن، علت صوری و نشستن بر روی آن، علت غایی، محسوب می‌شوند. بنابراین، علت فاعلی، آن است که معلول، به سبب یا فعل و عمل او پدید می‌آید. این علت دارای اقسام مختلفی است که ذی‌بلا به بعضی آنها اشاره می‌شود. علت فاعلی، یا فاعل بالذات است یا فاعل بالعرض. فاعل بالذات، علتی است که مبدأ فعل باشد و از همان حیثی که مبدأ فعل است در نظر گرفته می‌شود، مثل طبیب هنگامی که معالجه می‌کند و آتش هنگامی که می‌سوزاند. علت فاعلی بالعرض، فاعلی است که امری را که مانع فعل طبیعی است برطرف کند؛ مثلاً کسی ستون را از سقف جدا کند و سقف به دلیل ثقل ذاتی خود فرود آید در این صورت آن کس، فاعل بالعرض ری‌زش است. علت فاعلی، همچنین به فاعل قریب، بعید، خاص و عام نیز تقسیم می‌شود. فاعل قریب، آن است که میان فاعل و منفعل واسطه نباشد، مثل عضلات، که اعضا را به حرکت در می‌آورند. فاعل بعید، آن است که میان فاعل و منفعل، واسطه باشد، مانند حرکت دادن نفس، به اعضا. فاعل خاص، آن است که از او، امر معینی، به تنهایی بروز کند، مانند این که کسی، دوايي را بخورد و بدن او، از آن، منفعل شود و فاعل عام، آن است که چیزهای زیادی از او منفعل شوند؛ مثلاً هوا در چیزهای مختلف - هر چند بلاواسطه - اثر می‌گذارد. همچنین فاعل را به فاعل طبیعی، قسری، فاعل بالقصد، بالجبر، بالعنایه، بالرضا، بالتجلی، بالتسخیر، نیز تقسیم کرده‌اند. فاعل طبیعی، فاعلی است که فعلش مقتضای طبیعتش باشد و نسبت به آن، شعور و اراده‌ای نداشته باشد. فاعل قسری، فاعلی است که فعلش بر خلاف اقتضای طبیعتش باشد و نسبت به فعلش، شعور و اراده‌ای نداشته باشد و فاعل بالقصد، فاعلی است که فعلش را با اراده‌ای که مسبوق به تصور و تصدیق به فایده باشد انجام می‌دهد و فاعل بالجبر، فاعلی است دارای شعور و اراده، ولی فعلش، تحت جبر فاعل دیگر و بدون رضایت خودش صادر می‌شود. فاعل بالعنایه، فاعلی است دارای شعور، که نیاز به انگیزه زائد بر ذات نداشته باشد. فاعل بالرضا، فاعلی است که فعلش، عین علم تفصیلی باشد و قبل از آن، فقط علمی اجمالی به آن داشته باشد. فاعل بالتجلی، فاعلی است که در مقام ذات خودش، علم تفصیلی به فعل داشته باشد. فاعل باتسخیر، فاعلی است که فاعلیت آن در طول فاعلیت فاعل بالاتری باشد.

1 - مصباح یزدی، محمد تقی، آموزش فلسفه، ج دوم، انتشارات سازمان تبلیغات، 1368، ص 18.

همچنین علت فاعلی به فاعل بسیط، مرکب، بالفعل و بالقوه هم تقسیم می شود. فاعل بسیط، آن است که صدور فعل از یک قوه فاعلی واحد باشد، مانند جذب و دفع در قوای بدنی. در فاعل مرکب، مصدر فعل قوای متعددند؛ مثلاً چند نفر که یک سنگ یا ماشین را به حرکت در آورند. فاعل بالفعل، مثل آتش زمانی که می سوزاند. و فاعل بالقوه، مانند آتش که چیزی را نسوزاند، ولی می تواند بسوزاند (البته قوه قریب و بعید دارد). به همین صورت، علت مادی و صوری و غایی دارای تقسیماتی هستند که در اینجا مجالی برای بیان کردن آنها نیست¹

طبق یک تقسیم، علت، به علت داخلی و علت خارجی (علل ماهوی و علل وجودی) تقسیم می شود. علت داخلی، به علتی می گویند که با معلول متحد می شود و در ضمن وجود آن، باقی می ماند، مثلاً، ماده، نسبت به جسم، که مرکب از ماده و صورت است و همچنین صورت، نسبت به جسم، که مرکب از ماده و صورت است، علت داخلی یا علل قوام یا علل ماهوی می باشند و علت خارجی، به علتی می گویند که وجود آن، خارج از وجود معلول است، به فاعل، که سبب صدور معلول و به غایت، که معلول، به خاطر آن ایجاد می شود، و همچنین، به موضوع، که پذیرای عرض است، علت خارجی یا علل وجودی می گویند.

طبق تقسیم می دی گر، علت، به علت حقیقی و اعدادی تقسیم می شود، مراد از علت حقیقی، علتی است که وجود معلول، وابستگی حقیقی بدان دارد و انفکاک معلول، از آن محال است، مثل علت مادی، صوری، فاعلی و غایی برای موجودات مادی، یا علت نفس برای اراده و علت اعدادی، به علتی می گویند که زمینه پیدایش معلول را فراهم می کند، اما انفکاک معلول، از علت محال نیست، مثل علت پدر و مادر نسبت به فرزند، یا گذشتن قطعات زمان برای پیدایش حوادث مادی.

علت را به مقتضی و شرط هم تقسیم کرده اند به این معنا که گاهی پیدایش معلول، از علت، متوقف بر وجود حالت و کیفیت خاصی است، در این صورت، ذات علت را مقتضی یا سبب می نامند و حالت و کیفیت لازم را، شرط گویند و گاهی شرط را بر چیزی که موجب پیدایش حالت مزبور می شود اطلاق می کنند، چنان که نبودن مانع از تأثیر را شرط عدمی می خوانند. شرط، به دو دسته تقسیم می شود: شرط فاعلیت فاعل: چیزی که بدون آن، فاعل

¹ - برای مطالعه بیشتر در این زمینه، علاوه بر کتب شفا و نجات و الاشارات و تنبیهات بوعلی سینا، به کتاب های دیگری مانند آموزش فلسفه آقای مصباح ج 2 و علت از دیدگاه فیلسوفان مسلمان و فیلسوفان تجربه گرا آقای خادمی و غیره رجوع کنید.

نمی‌تواند کار خود را انجام دهد، در واقع، مکمل فاعلیت اوست، مانند تأثیر علم، در افعال اختیاری انسان. شرط قابلیت قابل: چیزی که باید در ماده، تحقق یابد تا قابل دریافت کمال جدیدی از فاعل شود، چنان که جنین، باید واجد شرایط خاصی شود تا روح در آن دمیده شود.

علت را به علت انحصاری و جانشین‌پذیر نیز تقسیم کرده‌اند، گاهی معلول، فقط از یک علت خاصی به وجود می‌آید، در این صورت، آن را علت انحصاری (علت منحصره) می‌نامند و گاهی معلول، از چند چیز علی‌البدل به وجود می‌آید و وجود یکی از آنها، برای پیدایش آن، ضرورت دارد، مثل حرارت که گاهی در اثر آتش، گاهی در اثر جریان الکتریسیته در سیم برق و گاهی در اثر حرکت به وجود می‌آید و در این صورت، علت را جانشین‌پذیر می‌نامند¹

2-1-5-4. منشاء تصور علیت

همه موافقان و مخالفان علیت، تصویری از علیت، در ذهنشان دارند، اما در این زمینه که ذهن، چگونه به تصور علیت و معلولیت دست می‌یابد بطور کلی سه نظریه وجود دارد.

1- نظریه عقل‌گراها: عقلی‌ون معتقد به فطری بودن و خاصیت ذاتی بودن یکی رشته از معقولات هستند. از کسانی که علیت و معلولیت را جزء معقولات فطری می‌دانند و بیانات خاصی در این مورد دارد "کانت" است. وی علیت و معلولیت را یکی از معقولات دوازده گانه خویش که همه به عقیده او اموری عقلی و فطری هستند می‌داند²

2- نظریه حسی‌ون و تجربه‌گراها: که بیان می‌کنند منشاء تصور علیت، مشاهدات و تجارب بشری است؛ هی‌وم، از جمله منتسبین به این نظریه است. بوعلی سینا در الهیات شفا بیان می‌کند که: اگر کسی گمان کند که رابطه علیت و معلولیت را از راه حس و تجربه می‌توان کشف کرد خطا رفته است چرا که تجربه جز مقارنت و تعاقب دو امر را به ما نمی‌فهماند³

¹ - مصباح یزدی، محمد تقی، آموزش فلسفه، ج دوم، انتشارات سازمان تبلیغات، 1368، صص 18-21 و 86-94.

و خادمی، عین اله. علیت از دیدگاه فیلسوفان مسلمان و فیلسوفان تجربه‌گرا، فصل اول صص 4-9.

² - مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، ج 6 مقاله پنجم، صص 300.

³ - بوعلی سینا. الهیات شفا، مقاله اول، به نقل از: مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، ج 6 مقاله پنجم، صص 302.

3- نظریه فلاسفه اسلامی: فلاسفه اسلامی، عموماً، منشاء تصور علیت را، علم حضوری نفس، به افعال نفسانی می دانند¹.

2-1-5-5. نحوه رابطه بین علت و معلول

در رابطه با نحوه ارتباط بین علت و معلول، سه نظریه وجود دارد:

- 1- معلولها، حدوثاً و بقائاً، نیازمند به علت هستند و حدوثاً و بقائاً از ناحیه علل خویش، کسب وجود و ضرورت می کنند. این نظر، عقیده قاطبه فلاسفه اسلامی است.
- 2- معلولها، در حدوث، محتاج به علت هستند نه در بقاء، لکن بقاء و ادامه، خود به خودی به طور جبر و ضرورت، صورت می گیرد. این مطلب، نظریه عده ای از دانشمندان علوم جدید و بعضی از متکلمین اسلامی است.

3- معلولها، در بقاء و ادامه، محتاج به علت نیستند و هیچ گونه ضرورت و جبری هم در بقا و ادامه آنها نیست. این، نظریه اندی شمندانی است که اصل جبر علی و معلولی را منکرند².

2-1-5-6. فروعات اصل علیت

اصل علیت، دارای فروعاتی است که از مهمترین آنها، اصل ضرورت علی و اصل سنخیت بین علت و معلول است.

2-1-5-6-1. ضرورت علی³

ضرورت علی، یکی از فروع بسیار مهم قاعده علیت است که از آن تحت عنوان "ضرورت علی و معلولی یا جبر علی و معلولی یا تلازم علی و معلولی" نیز یاد می شود و به این معناست که با فرض تحقق علت تامه شیء، تحقق یافتن معلول، قطعی و جبری و تخلف ناپذیر است. به عبارتی دیگر، وجوبی که در بحث علیت از آن صحبت می شود، وجوب بالقیاس است؛ یعنی معلول، در قیاس با علت تامه، وجودش ضروری و واجب است چنان که علت، در قیاس با معلول، وجودش ضروری است. ضرورت در اینجا به این معناست که معلول، در قیاس با علت، وجودش ضروری و واجب است، و این ضرورت، در مقابل امتناع و امکان، بکار می رود و به ضرورت بالذات و بالغیر، تقسیم می شود.

2-1-5-6-1-1. ضرورت بالذات

¹ - در این زمینه نگاه کنید به: مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، ج 6 مقاله پنجم، ص 304.

² - مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، ج 6، صص 545 و 546.

³ - نگاه کنید: مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، ج 6 (از مجموعه 27 جلدی)، صص 543 و 544.

یعنی این که موجودی بدون استناد به هیچ علتی، موجود، بوده و قائم بالذات باشد و عدم، بر ذات او محال باشد. چنین موجودی را "واجب الوجود" می نامند.

2-1-6-5-1-2. ضرورت بالغير

یعنی این که موجودی در وجودش، مستند به غیر باشد و از ناحیه آن غیر که علت وجود اوست وجود و ضرورت وجود، کسب کرده باشد. علاوه بر ضرورت، مقابل آن یعنی امتناع و امکان نیز تقسیماتی دارند که عبارتند از: امتناع بالذات: یعنی این که چیزی بالذات، وجود، بر او محال باشد مثل اجتماع نقیضین و صدفه و طفره و غیره. امتناع بالغير: یعنی این که چیزی بالذات، وجود، بر او محال نیست بلکه اگر علت وجود دهنده‌ای در کار باشد، موجود، خواهد شد لکن، چون علتش، موجود، نیست آن نیز قهراً و جبراً، موجود نیست؛ پس به واسطه نبودن علت، آن چیز، امتناع وجود پیدا کرده و چون این امتناع از ناحیه عدم علت است آن را "امتناع بالغير" می خوانیم. امکان ذاتی: عبارت است از این که شیء به حسب ذات، نه ضرورت وجود، داشته باشد و نه امتناع وجود، بلکه به حسب ذات، هم قابل موجود شدن است و هم قابل معدوم شدن، مثل همه اموری که در این جهان، پدید می آیند و از بین می روند. امکان ذاتی، با ضرورت بالغير و امتناع بالغير، منافات ندارد زیرا اشکالی ندارد که شیء، به حسب ذات، لا اقتضا باشد یعنی نه ضرورت وجود، داشته باشد و نه امتناع وجود، لکن به حسب اقتضای غیر، ضرورت یا امتناع پیدا کند.¹

2-6-5-1-2. سنخیت بین علت و معلول

یکی دی‌گر از فروعات قاعده علیت، اصل سنخیت بین علت و معلول است که بی‌ان می‌کند، بین علت و معلول، می‌بایست جهت اشتراکی وجود داشته باشد و هر معلولی باید از علت خاصی صادر شود و از علت خاص، معلول خاص، صادر می‌شود. اصل سنخیت، مستلزم این است که هر موجودی نتواند منشأ ایجاد هر چیزی بشود و نفی این اصل، به معنای این است که هر موجودی بتواند منشأ ایجاد هر چیزی بشود و نیز ممکن باشد هر چیزی از هر چیزی بوجود آید.²

2-7-5-1-2. تاثیر زمینه های معرفتی در نوع نگاه به علیت

¹ - همان، ج 6، ص: 548

² - نگاه کنید به: مصباح یزدی، محمد تقی، آموزش فلسفه، ج دوم، انتشارات سازمان تبلیغات، 1368، ص 66.

به هر حال، زمینه‌های معرفتی و پیش‌فرض‌ها، در نوع نگاه و تعریف از علیت، موثر است. اگر در یک روش وی‌ژه، مثلاً روش پوزیتیویستی، علیت، (صرفاً) موضوع نظم‌ها و قاعده مندی‌ها در روابط بین روی‌داده‌ها یا حوادث است¹ بصورت منطقی، این مسئله، اولاً، برخاسته، از هستی‌شناسی اتمیستی یا نقطه‌ای، در رابطه با جهان‌خارج و معرفت‌شناسی تقلیل‌گرا، به تجربه حسی است و ثانیاً، این‌که این نوع نگاه به علیت، منجر به پذیری تبیین و پیش‌بینی، به عنوان یک روش تحقیق در علوم اجتماعی و علاوه بر آن تثبیت روش‌های کمی برای کشف و ارزیابی واقعیات اجتماعی خواهد شد.

و اگر در روش وی‌ژه دی‌گری مثلاً تفسیری، علیت و ضرورت علی، مورد پذیرش واقع نمی‌گردد بر مبنای هستی‌شناسی خاصی است که برخاسته از نگاه سوپراکتیویستی به عالم و علم و معرفت است که منطقی، منجر به عدم پذیرش علیت و تبیین در مسائل اجتماعی و پذیرش روش‌های کیفی به عنوان مرجع شناخت و تحقیقات اجتماعی می‌شود. به همین ترتیب، نوع نگاه هر کدام از روش‌های رئالیسم انتقادی و رئالیسم صدراوی، به علیت و مسائل مربوط به آن، برخاسته از نوع نگاه هر کدام به هستی و معرفت و علم است، منجر به ارائه راهکارهای خاص در رابطه با روش تحقیق در مسائل اجتماعی هم خواهد شد. به عبارتی دی‌گر، اصل علیت و اصول متفرع بر آن مانند ضرورت علی، اصولی هستی‌شناختی و از اصول بسیار مهم، در مجموعه معارف بشری‌اند که اگرچه، ظاهراً بعضی از مکاتب فکری، آنها را در نظر، رد می‌کنند اما عملاً به آنها باور دارند و زندگی علمی و عملی خود را بر همان مبنای بنا می‌کنند. این اصل، در مباحث مختلف کاربرد دارد و بنای علم، بر دوش همین اصل، گذاشته شده و در صورت رد این اصل، حتی پی‌راوان روش تفسیری هم نمی‌توانند هیچ ادعای علمی داشته باشند. یکی از ادله‌ای که واقع‌گرایان، برای اثبات رئالیسم یا بودن حقایق خارج از ذهن، ذکر کرده‌اند، استدلال از طریق اصل علیت است، به این نحو که می‌گویند هر تغیری علیت دارد و ما در خود تغیری می‌یابیم که علت آن، در خود ما یعنی در احساس ما نیست، پس باید تابع چیزی خارج از ما باشد؛ به عبارت دی‌گر، ادراک ما تابع میل و اراده ما نیست تا هر چه را که می‌خواهیم، ادراک کنیم و چه بسا هست که آنچه ما منتظر و متوقع آن هستیم به وقوع نمی‌پیوندد، پس واقعیتهای مستقل و متمایز از ما وجود دارد که ادراکات ما تابع آن است که همان واقعیتهای خارج از ذهن ماست². در واقع، مبتنی بر دیدگاه‌های این دسته از

1 - سایر، آندرو، ص 3.

2 - عباسی، ولی الله، رئالیسم هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی علامه طباطبایی، فصلنامه ذهن، شماره 14، ص 61.

اندی‌شمندان، این اصل، از آن دست پیش‌فرض‌هایی است که بدون آن، اصل فهم علم و ادراک انسان، مختل می‌شود ولو درک تفسیری؛ و در واقع، چارچوب فهم و درک انسانی، براساس اصل علیت، بنا شده است. از طرفی دی‌گر، اندی‌شمندانی مانند هیوم، با تردید در اصل علیت و اصول متفرع بر آن (اصل ضرورت علی و اصل سنخیت)، اعتبار علیت، برای شناخت جهان خارج را زیر سؤال بردند. هیوم¹، از طرفی، قائل است که هر استدلالی در باره امور واقع، مبتنی بر رابطه علت و معلول است و تنها از طریق علیت است که می‌توان با مشاهده روی‌داد و حادثه معلومی، به کشف واقعه‌ای مجهول، نایل آمد، و رابطه ضروری را به عنوان رکن بنیادین علیت، قلمداد می‌کند و اعتقاد دارد که در واقع، رابطه ضروری میان علت و معلول، اساس استنتاج یک چیز از چیز دیگر است و از طرفی دی‌گر، هیوم بیان می‌کند که، اکنون این سؤال مطرح است که از چه راهی می‌توان این رابطه را (رابطه ضرورت علی را) شناخت؟ آیا عقل، ما را به آن رهنمون می‌کند؟ هیوم، اقامه هرگونه استدلال نظری و برهان را در این رابطه مردود می‌داند؛ وی معتقد است از طریق تجربه نیز نمی‌توان به این رابطه پی برد زیرا نهایت چیزی که از طریق تجربه، بدست می‌آید تقارن و توالی دو امر است، در تجربه، عنصری به نام ضرورت، که از دیدگاه هیوم، رکن اصلی علیت، به شمار می‌آید نمی‌توان یافت. از نظر هیوم، هر تصویری از احساس یا تاثرات ناشی می‌شود اما تصور علیت، نه منشاء عقلانی دارد و نه منشاء تجربی، بلکه از طریق تکرار تجربه، عادتی در ذهن ما شکل می‌گیرد که در پی وقوع امری (علت) وقوع امر دیگر (معلول) را انتظار داریم، این انتظار، به اقتضاء و در زمان مشاهده، پدید می‌آید ولی قابل تاویل به مشاهده نیست او می‌گوید از یک سو خاصیت و کیفیتی در اجسام، سراغ نداریم تا تصور ضرورت را المثنی و نسخه بدل او بدانیم، برای این که ضرورت، توسط ذهن، ادراک می‌شود و در نتیجه، کیفیات ادراکات است نه اشیاء، از سوی دی‌گر، تکرار موارد مشابه به تنهایی نمی‌تواند منشا تصور ضرورت باشد، زیرا تکرار نمونه‌های کاملاً مشابه به هیچ وجه تصویری متفاوت با آنچه که در یک نمونه خاص است به وجود نمی‌آورد، لذا چاره‌ای نیست جز این که به انطباعی درونی و فرا آمده از توالی و تکرار مشاهدات معتقد شویم برای این که تکرار نمونه‌های مشابه، انطباع

همچنین نگاه کنید به: مصباح یزدی، محمد تقی، آموزش فلسفه، ج دوم، ص 27، مبحث اهمیت اصل علیت.

¹ - در باره نظرات هیوم در مورد علیت، نگاه کنید به: خادمی، عین اله، فصل‌های چهارم و پنجم. و همچنین نگاه کنید به: گندمی نصرآبادی، رضا، معمای جدید استقراء، قم، انتشارات دانشگاه مفید، 1381، صص 40 تا 53.

جدیدی را در ذهن، به وجود می‌آورد که منشاء تصور علیت و ضرورت است و ذهن را جهت گذر از ادراک یک پدیده به پدیده دیگر، مهیا و آماده می‌سازد.

از نظر هیوم، ضرورت، در ذهن، وجود دارد و نه در اشیاء، و ضرورت، چیزی نیست جز تعین ذهن، بر حسب تداعی موارد مشابه گذشته، جهت گذار از علل به معلولات و بالعکس. به نظر هیوم، تاثیر یا نیروی علل، نه در خود علل، قرار دارد و نه ماهیت ملکوتی دارد و نه تلفیقی از این دو است بلکه یکسره به نفس تعلق دارد نفسی که وحدت دو یا چند چیز را در نمونه‌های گذشته ملاحظه کرده است؛ هیوم، بدین ترتیب، ضرورت ذهنی را جای‌گزین ضرورت عینی می‌سازد. به عبارت دیگر، میان موارد مشاهده شده که در قریب، ثبت و تجلی یافته است و موارد پیش‌بینی شده‌ای که مبتنی بر این قریب است شکاف منطقی بنیادینی وجود دارد که نمی‌توان آن را عقلا و منطقا توجیه کرد و چالشی که از نوع نگاه هیوم، به علیت، و تحلیلی او از ضرورت علی و رابطه ضروری میان امور واقع، ایجاد شده و پاسخ‌های متنوعی که تاکنون، به آن داده شده است مسی‌رهای مختلفی را در روش‌شناسی علم، ایجاد کرده است¹ و هر کدام از رئالیسم-انتقادی و رئالیسم‌صدرایی نیز با توجه به مبانی خود، مسی‌رهای را در این رابطه پی‌موده‌اند؛ رئالیسم‌انتقادی و حکمت متعالیه با پذیرش فلسفه، به عنوان منبعی برای هستی‌شناسی، به نگاهی جدید به علیت می‌رسند که راه را برای نوعی تبیین در علوم اجتماعی برای آنها باز می‌کند. البته از آنجایی که فلسفه مورد نظر آنها با یکدیگر متفاوت است نتیجه‌ای که هر کدام بدان می‌رسند نیز متفاوت است که در ادامه به آن اشاره خواهد شد

6-1-2. علوم اجتماعی

اصطلاح "علوم اجتماعی" به معانی گوناگونی به کار رفته است؛ گاه به معنای مترادف با "علوم انسانی" گرفته می‌شود و گاه، آن را تنها بر بخشی از علوم انسانی که ناظر به امور و شؤون اجتماعی انسان است، تطبیق می‌کنند و گاه، معنا را تنگ‌تر کرده، تنها به علوم انسانی که ناظر به امور و شؤون اجتماعی بوده و جنبه توصیفی داشته باشد (و نه دستوری) اطلاق می‌کنند (علم توصیفی در پی کشف تکوینیات و واقعیتهای زندگی اجتماعی انسان است و علم دستوری یا هنجاری و یا ارزشی، بیان‌کننده تشریفات و ارزش‌های زندگی

¹ - نگاه کنید به: گندمی نصر آبادی، رضا، معمای جدید استقراء، انتشارات دانشگاه مفید، چاپ اول 1381ش، صص 41 تا 44.

اجتماعی انسان است)¹ منظور از علوم اجتماعی، در اینجا، علمی است که به مطالعه جنبه‌های انسانی جهان می‌پردازند و تفاوت علوم اجتماعی با علوم انسانی و هنر این است که در علوم اجتماعی در حال حاضر بر بکار بستن روش‌های علمی (در معنای علمی که در علوم پایه به کار می‌رود) تأکید می‌شود که شامل روش‌های کمی و کیفی می‌باشد. برخی از شاخه‌های علوم اجتماعی عبارتند از: 1. جامعه‌شناسی 2. علوم سیاسی 3. اقتصاد 4. مدی‌ریت و...

7-1-2. اصول معرفت‌شناختی

معرفت‌شناسی، مطالعه و تحقیق در باره معرفت است و در بردارنده چستی معرفت انسانی، امکان معرفت، منابع معرفت، حد معرفت و مانند آن است. بنابراین، اصول معرفت‌شناختی، اصولی هستند که در رابطه با چستی و چگونگی معرفت می‌باشند و در این رابطه، گرایش‌های مختلفی وجود دارد و این گرایش‌ها یا اعتقادات معرفت‌شناختی، در روش انتخابی، در رابطه با تحقیق در مسائل اجتماعی و طبیعی و ارزش‌گذاری آن تحقیقات، تاثیر مستقیم دارد؛ برای مثال، روش تحقیق، به تناسب منابع معرفتی، از احکام خاصی برخوردار است، اگر منبع معرفتی، تنها حس باشد، معرفت، ناگزیر از روش‌های استقرایی و تجربی، استفاده می‌کند؛ و به نتایج خاص برآمده از همان روش‌ها نیز می‌رسد؛ در مواردی که حس و فهم عرفی، مشارکت داشته باشند، نظریه‌ها و تئوری‌های تاریخی و فرهنگی شکل می‌گیرد؛ در عرصه‌هایی که منبع معرفتی، تنها عقل باشد، روش‌های مناسب با آن که روش‌های قیاسی است شکل می‌گیرد؛ و به همان نتایجی نیز می‌رسند که عقل‌گرایان به آن رسیدند؛ در موضوعاتی که از دو منبع معرفتی عقل و حس، کمک می‌گیرند روش‌های حسی و تجربی‌ای را پدید می‌آورند که از بنیانهای فلسفی عقلی استفاده می‌کنند و در مواردی که از حس و عقل و شهود و وحی، همه با هم و در یک چارچوب هماهنگ استفاده شود کثرتی روش‌شناختی و روش‌های معرفتی مناسب با آن‌ها که عبارت است از روش‌های استقرایی و تجربی، روش‌های قیاسی، روش‌های فهم متن، تزکیه، سلوک، ریاضت و مانند آن، و هر کدام در جای خود، به کار برده می‌شوند² که پیشنهاد حکمت متعالیه است.

7-1-2-1. نسبت بین اصول معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی

¹ - جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن، محمد تقی مصباح یزدی، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، 1378، ص 16 و 17.

² - پارسانیا، حمید، مقاله رئالیسم انتقادی حکمت صدرائی، صص 24 تا 28 با دخل و تصرف.

در رابطه با نسبت بین معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی و وابسته بودن یکی به دیگری، سه دیدگاه وجود دارد؛ عده‌ای قائلند که تا مسئله معرفت‌شناسی و بحث امکان کسب معرفت به سرانجام نرسد بحث هستی‌شناسی سرآغازی نخواهد داشت، عده‌ای دیگر و از آن جمله، رئالیسم انتقادی، قائل به این مطلب هستند که بحث هستی‌شناسی، مقدم بر معرفت‌شناسی است و عده‌ای دیگر، آن دو را وابسته به هم می‌دانند و بیان می‌کنند که اگر بخواهیم از تقدم هستی‌شناسی دفاع کنیم نقد آن، به این صورت است که می‌گویند از کجا به آن معرفت یافته-ای؟ برای جواب دادن به این نقد، یعنی دفاع کردن از تقدم هستی‌شناسی باید به معرفت-شناسی پردازیم ولی به این دلیل نمی‌توانیم بگوییم که معرفت‌شناسی، تقدم دارد در معرفت-شناسی، هم، اول باید فرض کرد چیزی وجود دارد؛ بنابراین، معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی، مستقل از همدیگر نیستند بلکه به هم پیوسته‌اند و هر دو را باید با همدیگر همگام سازیم^۱.

8-1-2. رئالیسم انتقادی^۲

رئالیسم انتقادی مورد نظر را تعدادی از نویسندگان، در انگلستان، در خلال سالهای دهه 1970 بنیاد نهادند و "در حالی که کوشش برای بسط این رویکرد، مدیون راسل کیت^۳ (1971) کیت و جان اوری^۴ (1975) تدبتون^۵ (1977) و روی باسکار^۶ (1979) و (1998) است؛ کار روی باسکار روایتی از این روش را مخصوصاً در توجیه‌اش از علوم طبیعی، به دست داده که از همه نظام‌مندتر بسط یافته و دارای تاثیر بوده است"^۷. بدین جهت، در این نوشتار، روایت باسکار، مورد توجه بوده است و رئالیسم انتقادی مطرح در این تحقیق، رئالیسم انتقادی روی باسکار است، چیزی که او خود، در آغاز کار، رئالیسم استعلایی^۸ می‌نامید ولی بعدها به دلیل مصطلح شدن نام رئالیسم انتقادی، مجبور به پذیرش این نام شد. پس از چاپ کتاب "دیالکتیک: نبض آزادی"^۹ عده‌ای فلسفه او را رئالیسم انتقادی - دیالکتیکی نیز می‌نامند، اما نام عمومی و شناخته‌شده آن هنوز هم رئالیسم انتقادی است. رئالیسم انتقادی، به عنوان فلسفه‌ی علم، بیش از دو دهه است که در دانشگاه‌های غرب، رقیب

^۱ - لنگهاوزن، محمد. نگاهی به معرفت‌شناسی معاصر. مجله ذهن شماره 3 ص 13.

^۲ Critical realism-

^۳ Kate Russell-

^۴ Kate and John Avery-

^۵ Tdbntvn-

^۶ Roy Bhaskar-

^۷ - تدبتون و یان کرایب، فلسفه علوم اجتماعی، ترجمه شهناز مسمی پرست و محمود متحد، نشر آگه، چاپ اول،

1384 صص 223 و 224.

^۸ - Transcendental Realism

^۹ - Roy Bhaskar: Dialectic the pulse of freedom, Verso 1993

جدی فلسفه‌ی پوزیتیویستی علم، و روش شناختی‌های تجربی و متداول، محسوب می‌شود. باسکار سعی دارد تا سنت پیش از خود، مربوط به علم و فلسفه، در غرب را نقد و بررسی کرده و سپس بازسازی و نسخه جدیدی را عرضه کند. سعی او بر آن بوده است که بطور کلی، سنت سوپزکتیویستی را که سیصد سال در فلسفه غرب، رایج است از اریکه قدرت به زیر بکشد و به جای آن فلسفه‌ای مبتنی بر هستی‌شناسی، بنیان بگذارد¹.

1-2-9. حکمت متعالیه

حکمت متعالیه، نامی است که به نظام فلسفی صدرالدین محمدبن ابراهیم قوامی شیرازی مشهور به ملاصدرا و صدرالمتألهین، در جهان اسلام داده شده است، قبل از ایجاد و سپس فراگیر شدن این نظام فلسفی، در باب نگرش به هستی و پاسخ به سئوالهای هستی‌شناختی، چهار مشرب مشائی، اشراقی، عرفانی و کلامی، در جهان اسلام، وجود داشته است که باهم اختلاف نظر داشته و دارای چالش بودند. ملاصدرا، در نظام فلسفی خود توانسته است پس از تحلیل و نقد و گزینش و سرانجام ترکیب آن چهار مکتب، و با استفاده از مبانی فکری فیلسوفان و حکمای پیشین، یعنی عقاید فلاسفه یونان و فیلسوفان قدیم ایران و نیز حکمای مشائی و اشراقی، همچنین، آثار و نگارشهای منشور و منظوم عرفا و اهل ذوق و مطالب متکلمان و ارائه تلفیقی نوین از آنها مکتبی به وجود آورد که از کلیتی متجانس و نظامی همخوان، برخوردار است و اجزای آن هریک به طور دقیق در جایگاه خاص خویش واقع شده است، که حکمت متعالیه نامیده شده است. روش رئالیستی حکمت صدرایی، بر اصول هستی-شناختی خاصی مانند اصل واقعیت، اصل استحاله اجتماع و ارتفاع نقیضین، اصل علیت و ضرورت علی با تعریف خاص خود واصلت وجود، تشکیک وجود، ربط علی و همچنین اصول معرفت‌شناختی خاصی استوار است. این اصول روش‌بنیادین و کاربردی خاصی را، و روش‌شناسی مخصوص به خود را در علوم، اقتضاء می‌کند که می‌تواند منجر به دانش‌های مخصوص به خود شود.

10-1-2. فلسفه، علم، فلسفه علم

2-1-10-1. معنای لغوی فلسفه

فلسفه، مرکب از دو کلمه یونانی *philia* و *Sophia* است و در فارسی، به معنی دوست داشتن حکمت، یا دانش دوستی، ترجمه شده است. در انگلیسی کلمه *philia* را به معنی

¹ - نگاه کنید به: [http://www.raggedclaws.com/criticalrealism/archive/rbhaskar-](http://www.raggedclaws.com/criticalrealism/archive/rbhaskar-2011/12/13-rbi.html)

[rbi.html](http://www.raggedclaws.com/criticalrealism/archive/rbhaskar-2011/12/13-rbi.html) و نگاه کنید به: اسدپور، فروغ، رئالیسم انتقادی، نشر آرناتیو، 1390، مقدمه نویسنده در

معرفی رئالیسم انتقادی، ص 11. <http://alternative-magazine.blogspot.com>

عشق و محبت و کلمه Sophia را به معنی Wisdom یا خرد یا دانش، تعبیر کرده‌اند. در این ترکیب، چند نکته جالب، نهفته است. اول اینکه فلسفه، خرد نیست بلکه عشق به خرد می‌باشد و فیلسوف، علاقه‌مند به خرد و در جستجوی خرد و دانایی است. دوم اینکه خرد، با دانش، فرق دارد با اینکه در معنی Wisdom دانش، قضاوت صحیح و خرد، ذکر شده‌اند. سوم اینکه عشق به خرد که فیلسوف، از آن برخوردار است رابطه میان دو جنبه مهم از شخصیت آدمی، یعنی جنبه عاطفی و جنبه عقلانی را روشن می‌سازد، فیلسوف، احساساتی عمیق و علائقی شدید، نسبت به جهان‌شناسی و انسان‌شناسی دارد¹

2-10-1-2. معنای اصطلاحی فلسفه

کلمه "فلسفه"، معانی اصطلاحی متعدد و گوناگونی یافته است؛ گروه‌های مختلف فکری، هر کدام، تعریف خاصی از "فلسفه" کرده‌اند و هر گروهی این لفظ را در معنی خاص به کار برده‌اند و همان معنای خاص منظور خویش را تعریف کرده‌اند آنچه یک گروه آن را فلسفه می‌نامد گروه دیگر آن را فلسفه نمی‌نامد.

2-10-1-2. فلسفه در اصطلاح مسلمین²

فلسفه که در معنای لغوی به معنای دانش دوستی بود کم‌کم، مرادف شد با دانش و این کلمه، در اصطلاح مسلمین به معنای "مطلق دانش عقلی" در برابر دانشهای نقلی (از قبیل لغت، نحو، صرف، معانی، بیان، بدیع، عروض، تفسیر، حدیث، فقه، اصول) مورد استفاده قرار گرفت، مطابق این معنا از فلسفه، فلسفه‌ی علم عقلی، به دو بخش نظری و عملی، تقسیم می‌شد. فلسفه نظری، آن است که در باره اشیاء، آنچنانکه هستند بحث می‌کند و فلسفه عملی، آن است که در باره افعال انسان، آنچنانکه باید و شایسته است باشد بحث می‌کند و علوم عقلی، هم، اعم از الهیات، ریاضیات، طبیعیات و سیاسیات و اخلاقیات و منزلیات بود و فیلسوف، کسی بود که جامع علوم عقلی باشد و به این اعتبار می‌گفتند هرکس فیلسوف باشد جهانی می‌شود علمی، مشابه جهان عینی؛ در اوائل اسفار ملاصدرا نیز به این معنا اشاره شده است³. و فلسفه نظری، بر سه قسم: الهیات یا فلسفه علیا، ریاضیات یا فلسفه وسطی، طبیعیات یا فلسفه سفلی بود. و فلسفه علیا یا الهیات، به نوبه خود، مشتمل بر دوفن: امور عامه و الهیات بالمعنی الاخص بود. از نظر فیلسوفان، در میان بخشهای متعدد فلسفه، بخش فلسفه اولی که با نام‌های دیگری مانند فلسفه علیا یا علم اعلی یا علم کلی یا الهیات یا

¹ - شریعتمداری، علی، فلسفه، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ پنجم 1373 ص 14.

² - مطهری، مرتضی، مجموعه آثار ج 5، تعریف فلسفه، ص 129.

³ - نگاه کنید به: شیرازی، محمد (صدرالدین)، الحکمة المتعالیه فی الاسفارالعقلیه الاربعه، بیروت، داراحیاء التراث العربی، چاپ چهارم 1410 ق، ص 20.

مابعد الطبیعه یا متافیزیک هم گفته می شد، نسبت به سایر بخشها، امتیاز خاص دارد، زیرا از هر علم دیگر، برهانی تر و یقینی تر است و علوم دیگر، به او نیاز کلی دارند و او نیاز کلی، به آنها ندارد و دیگر اینکه از همه علوم دیگر، کلی تر و عام تر است و در واقع، پیش نیاز علوم دیگر است و مبادی آنها را شکل می دهد. از نظر این فلاسفه، فلسفه حقیقی، همین علم است از این رو گاهی کلمه "فلسفه" به خصوص این علم نیز اطلاق می شد. پس طبق اصطلاح شایع در بین فیلسوفان مسلمان، فلسفه، یعنی علم غیرنقلی، و فیلسوف شدن، یعنی جامع همه علوم شدن، و به اعتبار همین عمومیت مفهوم فلسفه بود که می گفتند، فلسفه، کمال نفس انسان است هم از جنبه نظری و هم از جنبه عملی و با توجه به همین معنا، از نظر ملاصدرا، معرفت حقایق موجودات، موجب تنظیم زندگی (نظام المعاش) شده و آن نیز، موجب نجات المعاد یا عاقبت به خیری در آخرت می شود¹. بنابراین، فلسفه، در اصطلاح رایج مسلمین، مانند اسم جنس است برای همه علوم عقلی و نام علم خاصی نیست که بتوان تعریف کرد؛ و در اصطلاح غیررایج، نام فلسفه اولی است و آن علمی است که در باره کلی-ترین مسائل هستی - که مربوط به هیچ موضوع خاص نیست و به همه موضوعات هم مربوط است - بحث می کند، آن علمی است که همه هستی را به عنوان موضوع واحد مورد مطالعه قرار می دهد.

2-10-1-2-2. فلسفه در اصطلاح اندیشمندان غرب

اندیشمندان غربی، در این رابطه، نظر واحدی ندارند و فلسفه، در منظر هر گروهی، معنای متفاوتی دارد که به آن اشاره می شود².

1- به معنای مباحث مربوط به ماورای طبیعت: ارسطو، از جمله کسانی است که پی برد یک سلسله مسائل است که در هیچ علمی از علوم، اعم از طبیعی یا ریاضی یا اخلاقی یا اجتماعی یا منطقی، نمی گنجد و باید آنها را به علم جداگانه‌ای متعلق دانست و محوری که این مسائل را به عنوان عوارض و حالات خود، گرد خود، جمع می کند «موجود بما هو موجود» است، ولی ارسطو هیچ نامی روی این علم نگذاشته بود؛ آثار ارسطو را بعد از او در یک دائرة المعارف، جمع کردند، این بخش، از نظر ترتیب، بعد از بخش "طبیعیات" قرار گرفت و چون نام مخصوص نداشت به "متافیزیک" یعنی "بعد از فیزیک" معروف شد کلمه "متافیزیک" به وسیله مترجمین عربی به "مابعدالطبیعه" ترجمه شد؛ گروه زیادی از اروپاییان، کلمه

¹ - نگاه کنید به: همان ص 21.

² - معانی گفته شده از منبع ذیل با دخل و تصرف استفاده شده است: مطهری، مرتضی، مجموعه آثار ج 5، تعریف فلسفه، صص 124 تا 129.

"مابعدالطبیعه" را مساوی با ماوراءالطبیعه پنداشتند و گمان کردند که موضوع این علم، اموری است که خارج از طبیعت‌اند و حال آن که موضوع این علم، شامل طبیعت و ماوراء طبیعت و بالأخره هر چه موجود است می‌شود. به هر حال این دسته به غلط، این علم را چنین تعریف کردند که متافیزیک یا فلسفه، علمی است که فقط درباره خدا و امور مجرد از ماده بحث می‌کند.

2- فلسفه به معنای مهملات: پس از آن که این فکر، برای بعضی پیدا شد که روش قیاسی به هیچ وجه قابل اعتماد نیست، پس اگر علمی در دسترس تجربه و آزمایش عملی نباشد و نخواهد صرفاً از قیاس استفاده کند، آن علم، اساسی ندارد، گفته شد چون علم مابعدالطبیعه یا فلسفه چنین است، یعنی تجربه و آزمایش عملی در آن راهی ندارد، پس اعتبار ندارد و جزء مهملات است، یعنی مسائل این علم، نفیاً و اثباتاً، قابل تحقیق و مطالعه نیستند. بنابراین از نظر این گروه، علمی به نام علم "مابعدالطبیعه" یا "فلسفه اولی" یا هر نام دیگر وجود ندارد و نمی‌تواند وجود داشته باشد.

3- فلسفه به معنای دانسته های غیر تجربی مانند اخلاق و منطق و متافیزیک و...: گروهی دیگر، مدعی شدند که روش قیاسی، در همه جا، بی‌اعتبار نیست، در ما بعد الطبیعه و اخلاق، باید از آن استفاده کرد؛ این گروه، اصطلاح جدیدی خلق کردند و آنچه را که با روش تجربی، قابل تحقیق بود «علم» خواندند و آنچه می‌بایست در آن از روش قیاسی استفاده شود، اعم از متافیزیک و اخلاق و منطق و غیره، را "فلسفه" خواندند. پس تعریف "فلسفه" در اصطلاح این گروه عبارت است از علومی که صرفاً با روش قیاسی، تحقیق می‌شوند و تجربه و آزمایش عملی را در آنها راه نیست. بنابراین نظر، مانند نظر علمای قدیم، کلمه "فلسفه" یک اسم عام است نه اسم خاص، یعنی نام یک علم نیست، نامی است که شامل چندین علم می‌گردد؛ ولی البته دایره فلسفه به حسب این اصطلاح، نسبت به اصطلاح قدما، تنگ‌تر است، زیرا فقط شامل علم ما بعد الطبیعه و علم اخلاق و علم منطق و علم حقوق و احیاناً بعضی علوم دیگر می‌شود و اما ریاضیات و طبیعیات در خارج این دایره قرار می‌گیرند، بر خلاف اصطلاح قدما که شامل ریاضیات و طبیعیات هم بود.

4- فلسفه به معنای شناخت کلی جهان بر اساس علوم تجربی (فلسفه علمی): گروهی که به کلی منکر مابعدالطبیعه و منکر روش قیاسی بودند و تنها علوم حسی و تجربی را معتبر می‌شناختند کم کم متوجه شدند که اگر هر چه هست منحصر به علوم تجربی باشد- و مسائل این علوم هم که جزئی است؛ یعنی مخصوص به موضوعات خاص است- ما از شناخت کلی جهان- که فلسفه یا مابعدالطبیعه، مدعی عهده‌داری آن بود- به کلی محروم خواهیم ماند؛ از این رو به فکر

جدی‌دی رسی‌دند و آن، پایه گذاری "فلسفه علمی" بود یعنی فلسفه‌ای که صد در صد، متکی به علوم است و در آن از مقایسه علوم با یکدیگر و پیوند مسائل آنها با مسائل دیگر و کشف نوعی رابطه و کلیت میان قوانین و مسائل علوم با یکدیگر، یک سلسله مسائل کلی‌تر به دست می‌آید؛ این مسائل کلی‌تر را به نام "فلسفه" خواندند. فلسفه از نظر این دسته، دیگر آن علمی نبود که مستقل شناخته می‌شد چه از نظر موضوع و چه از نظر مبادی، زیرا موضوع آن علم، "موجود بما هو موجود" بود و مبادی‌اش - و لا اقل مبادی عمده‌اش - بدیهیات اولیه بود؛ بلکه علمی شد که کارش تحقیق در فراورده‌های علوم دیگر و پیوند دادن میان آنها و استخراج مسائل کلی‌تر از مسائل محدودتر علوم بود. از نظر این گروه، فلسفه، علمی جدا از سایر علوم نیست، بلکه نسبت علوم با فلسفه از قبیل نسبت یک درجه از معرفت با یک درجه کامل‌تر از معرفت درباره یک چیز است؛ یعنی فلسفه، ادراک وسیع‌تر و کلی‌تر همان چیزهایی است که مورد ادراک و معرفت علوم است.

5- فلسفه به معنای نقادی عقل: برخی دیگر مانند کانت، قبل از هر چیز، تحقیق درباره خود معرفت و قوه‌ای که منشأ این معرفت است - یعنی عقل - را لازم شمردند و به نقد و نقادی عقل انسان پرداختند و تحقیقات خود را "فلسفه" یا "فلسفه نقادی" نام نهادند. البته این فلسفه نیز با آنچه نزد قدما به نام "فلسفه" خوانده می‌شد جز اشتراک در لفظ وجه مشترک دیگری ندارد، کما اینکه به دیگر نحله‌های غربی که گفته شد نیز جز اشتراک در لفظ، وجه مشترک دیگری ندارد. فلسفه کانت، به منطبق - که نوعی خاص از فکر شناسی است - از فلسفه - که جهان شناسی است - نزدیک‌تر است.

6- فلسفه به معنای نه علم: در جهان اروپا، کم‌کم، آنچه "نه علم" بود، یعنی در هیچ علم خاصی از علوم طبیعی یا ریاضی نمی‌گنجید و در عین حال، یک نظریه، درباره جهان یا انسان یا اجتماع بود، به نام "فلسفه" خوانده شد. اگر کسی همه "ایسم" هایی را که در اروپا و امریکا به نام "فلسفه" خوانده می‌شود جمع کند و تعریف همه را به دست آورد، می‌بیند که هیچ وجه مشترکی جز "نه علم" بودن ندارند.

بنابراین، "فلسفه" در قدیم و جدید، یک نام است برای معانی مختلف و گوناگون، و به حسب هر معنی تعریف جداگانه دارد و در قدیم گاهی کلمه "فلسفه" نام "مطلق علم عقلی" بود و گاهی این نام، اختصاص می‌یافت به یکی از شعب، یعنی علم مابعدالطبیعه یا فلسفه اولی، و در جدید این نام به معانی متعدد اطلاق شده و بر حسب هر معنی یک تعریف جداگانه دارد.

2-2. جمع بندی

بنابر آنچه گفته شد، مکاتب فکری مانند پوزیتویسم، تفسیری و رئالیسم انتقادی ویا مکتب- حکمت متعالیه، مبتنی بر مجموعه‌ای از پیش فرض‌ها و یا مبانی، در رابطه با هستی، ماهیت- معرفت و چیستی انسان و جامعه و مانند آن، شکل می‌گیرند و این پیش فرضه و مبانی، می- تواند صریح و واضح و یا ضمنی باشد و این هستی‌شناسی‌ها و معرفت‌شناسی‌ها و انسان- شناسی و جامعه‌شناسی‌ها، منطقاً، اندیشمندان آن مکاتب و نظریه‌ها را به روش‌شناسی‌های متفاوتی سوق می‌دهد، بطور مثال، اگر کسی، تنها شیوه کسب معرفت نسبت به جهان را استفاده از روش‌های تجربی بداند و جهان‌اجتماعی را دارای واقعیتی عینی بداند و پیش- فرضش این باشد که جهان اجتماعی، به صورت واقعیتی خارجی و عینی است، در این صورت، تلاش علمی او بر تحلیل روابط و قواعد، بین عناصر مختلف جهان اجتماعی، از طریق روش‌های تجربی، متمرکز می‌شود، در نتیجه، تشخیص و تعریف عناصر و شیوه تبیین روابط بین آنها، توجه اصلی او را به خود جلب می‌کند؛ به این ترتیب، بحث‌های روش‌شناختی که در این دیدگاه، از اهمیت برخوردار می‌شود عبارتند از مفاهیم، اندازه‌گیری آنها و مانند آن؛ و این، روشی بود که پوزیتویسم، در پیش گرفت و آثار آن، هنوز، در تحقیقات علمی، آشکار و هویداست^۱. اما اگر اندیشمندی، واقعیت اجتماعی را منبعث از تجربه‌ذهنی افراد بداند و برای واقعیت اجتماعی، حقیقتی خارج از ذهن افراد، قائل نباشد، در این صورت، آنچه توجه اصلی را برای کاوش و درک آن واقعیت اجتماعی، به خود جلب می‌کند، شیوه‌ای است که انسان از طریق آن، به ایجاد، تعدیل و تفسیر جهان پیرامون خود مبادرت می‌ورزد، بنابراین، بر شناخت اموری که خاص و منحصر به خود شخص است در مقابل امور عمومی و جهانشمول تاکید می‌شود و این روشی بود که مکتب معناکاوا یا تفسیری بکار می‌برد^۲. بنابراین، منبع معرفتی مورد قبول هر دیدگاهی، منطقاً، او را به یک روش خاص برای مطالعه و تحقیق می- کشاند و به نحوعلیتی، علت برای تمرکز بر روش‌های کمی و یا کیفی می‌شود و در این میان، رئالیسم انتقادی و حکمت متعالیه نیز از این قاعده، مستثنا نیستند و نوع نگاه آنها به منابع معرفتی بشر برای شناخت حقایق جهان و نوع نگاه آنها به علیت و ضرورت علی، مسیر خاصی را به آنها در رابطه با روش انتخابی برای تحقیق اجتماعی، دیکته می‌نماید.

^۱ - برای مطالعه بیشتر در این زمینه نگاه کنید به: بارل، گیسن، نظریه‌های کلان جامعه‌شناختی و تجزیه و تحلیل سازمان، ترجمه محمدتقی نوروزی، تهران، سمت، 1383 صص 9 تا 20. و همچنین نگاه کنید به: ایمان، محمدتقی، مبانی پارادایمی روشهای تحقیق کمی و کیفی در علوم انسانی، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه 1388، صص 4-6.

^۲ - بارل، گیسن، ص 12.

بنابراین، در این این تحقیق، بیان می شود که، مبانی فلسفی و زمینه معرفتی، بر مسیرهایی که منجر به اتخاذ یک رویکرد و تولید نظریه و یا کاربرد نظریه می شود اثر می گذارند و در این میان، دو مکتب رئالیسم انتقادی و حکمت متعالیه، که براساس مبانی فلسفی و اصول هستی-شناختی و معرفت شناختی خاصی استوار شده اند، با توجه به مبانی و زمینه های معرفتی و مبانی فلسفی شان و نوع و چگونگی نگاهشان به علیت و ضرورت علی، که یکی از اصول هستی شناختی است هر کدام به روش های خاصی در علوم اجتماعی، معتقد می شوند و تحقیق پیش روی، در تلاش است اندیشه ها، دیدگاههای رئالیسم انتقادی و حکمت متعالیه را در خصوص علیت و ضرورت علی، واکاوی و با بررسی تطبیقی دو دیدگاه، نقش نوع نگاه آنان را به این مسئله، در روش شناسی علوم اجتماعی تبیین نماید. به نظر می رسد چارچوب مفهومی این تحقیق را میتوان در جدول ذیل (صفحه بعد)، خلاصه کرد.

جدول شماره (2-1)

خلاصه چارچوب مفهومی

مکاتب محورهای بررسی و تطبیق	رئالیسم انتقادی	حکمت متعالیه
منابع معرفتی		
علیت		
ضرورت علی		
پیامدهای روش شناختی در علوم اجتماعی		
ابزارهای تحقیق در علوم اجتماعی		